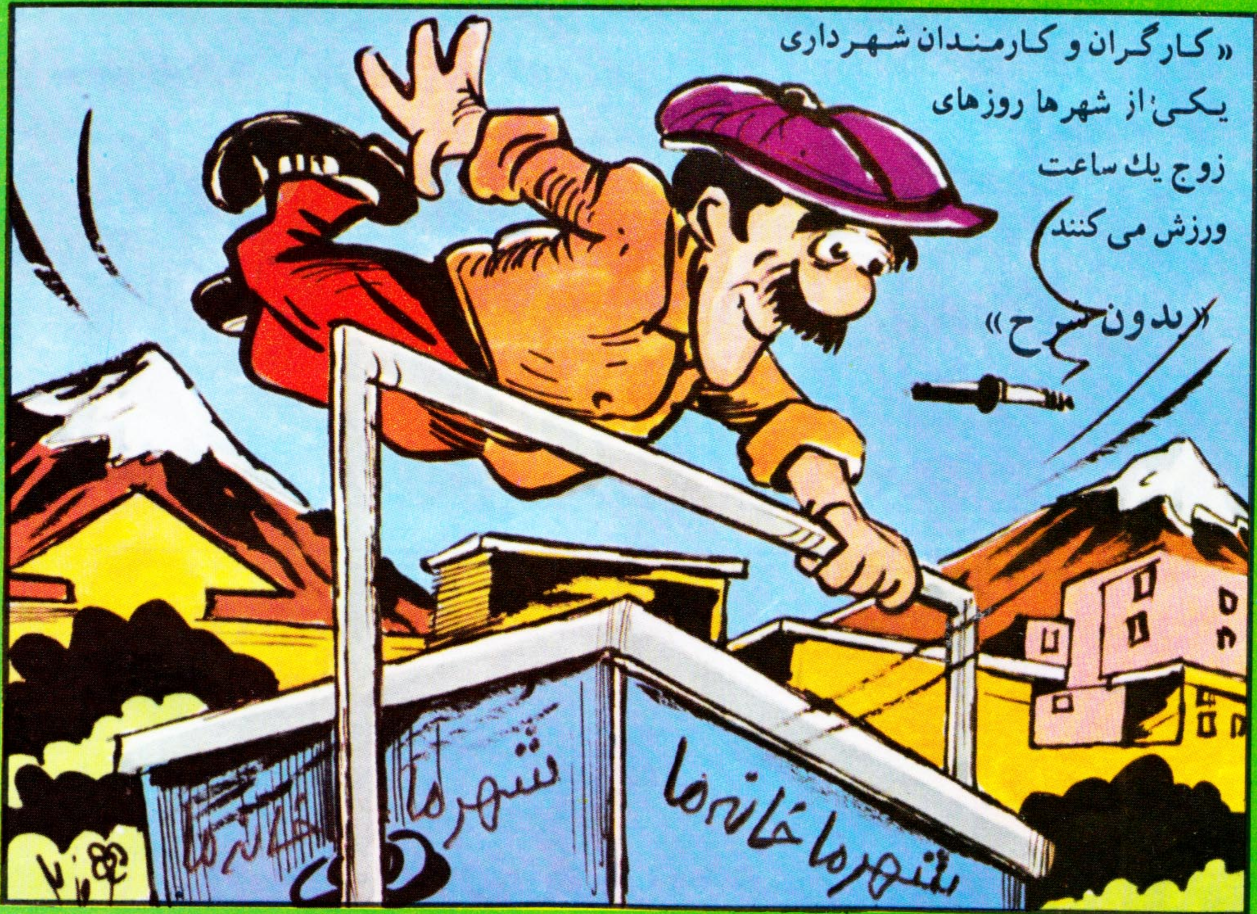
شماره ششم ـ سال اول (از ۱۵ دی تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۰)
(نشریهٔ طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)

گل آقا

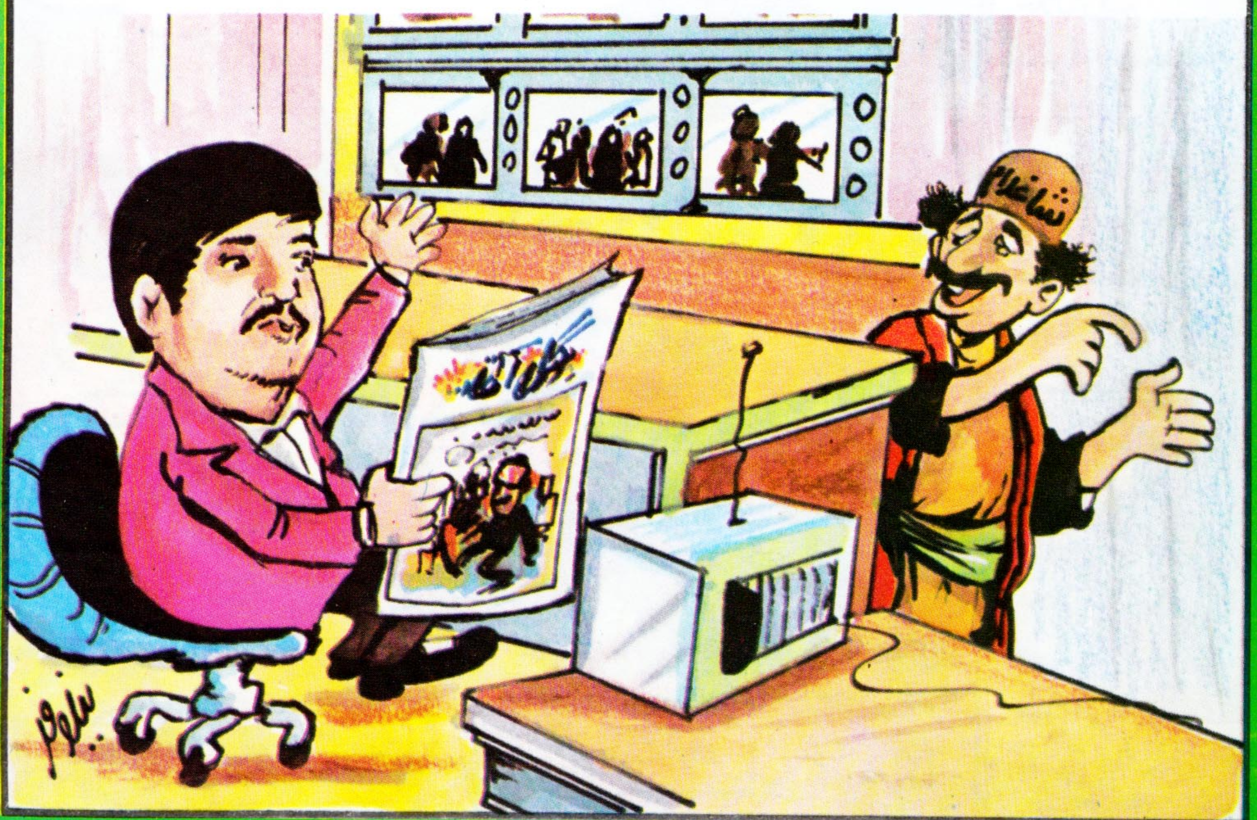
۶
ماهنامه
۳۴ صفحه
۲۰ تومان

با آثاری از :
کمال اجتماعی
ناصر اجتهادی
ناصر پاکشیر
جهانگیر پارساخو
محمّد پورثانی
ذبیح الله پیرقمی
ابوتراب جلی
ابوالقاسم حالت
محمد خرمشاهی
جلال رفیع
سید احمد سیّدنا
پوپک صابری
کیومرث صابری
مسعود صالحیه
عمران صلاحی
محمد رفیع ضیایی
احمد عربانی
احمد عبدالهی نیا
مرتضی فرجیان
پروین کرمانی
غلامرضا کیانی
سعید مترصد
سید ابراهیم نبوی
حسین هاشمی
... و گل آقا، گلنسا
مش رجب ـ غضنفر ـ شاغلام





- اصحاب آبدارخانه خیلی که گرمشان بشه، تلویزیون می‌بینند !
- ما هم همین طور ! منتهی خودمان را با مجلهٔ «گل آقا» باد می‌زنیم !



سلام شب بخیر..!!

تبلیغات !



اگر بخواهیم تمامی محاسن و فواید «تبلیغات» را ذکر کنیم، به نحوی که حق مطلب را ـ کماهوحقه ـ ادا کرده باشیم، البته محتاج به تمهید مقدماتی هستیم که اهّم آن، فراهم کردن کاغذ است به میزان هفتاد من !

نخیر . . . این جوری هم نیست که ما از خودمان حرف درآورده باشیم و گمان داریم که ملاّی روم ـ رحمه‌الله علیه ـ هم که فرمود : «مثنوی هفتادمن کاغذ شود .» لابد می‌خواسته است در فواید و محاسن «تبلیغات» و ضرورت آن در آن برهه از زمان ! ـ و در هربرهه از زمان دیگر ! ـ ابیات و اشعار بنگارد و مثنوی معنوی ـ تبلیغاتی بسراید !

البته ما اطلاع موثقی از مواضع سیاسی ـ اقتصادی مولانا نداریم و محققان عزیز نیز در تحقیقات مفصلی که دربارهٔ مولانا کرده‌اند، اشاره‌ای ننموده‌اند که مشارالیه طرفدار بخش خصوصی بوده است یا هوادار اقتصاد دولتی ! فلذا، نمی‌توانیم حدس بزنیم که ایشان آن هفتادمن کاغذ را برای چه جور تبلیغاتی می‌خواسته است. . . تبلیغات دولتی یا یك چیز دیگر ! این قدر هست که مولانا جلال الدین محمدمولوی بلخی، آن قدرها هم بی‌کار نبوده است که نداند عمر عزیز و شعر شریفش را چگونه بگذراند . . .

واژهٔ «بی‌کار» را نوشتیم و یاد وزیر کار خودمان افتادیم ! الکلام یجّر الکلام ؟ نخیر . . . از باب تداعی معانی ! البته شایسته بود همان وقت که اسم مولانا را می‌بردیم، یادایشان می‌افتادیم.

می‌گویم : برارم ! اخوی ! شاغلام جان عزیزم ! چه طورشدکه ما وسط بحث سرمقاله که از مباحث زیربنایی است، یاد برادر عزیزمان مقام محترم وزارت کار افتادیم ؟ لابد این به یادافتادگی ! علل و اسبابی داشته است، والاّ ما بی‌کار نبودیم. . . بودیم ؟

می‌گوید : تصدقت ! سرکارعالی دراثر مداومت در مجالست با شخص گل آقا، اخلاق بزرگان را پیداکرده‌ای. ازاین طرف یك فرمایشی می‌فرمایی، از آن طرف از خاطرمبارکت بیرون می‌رود ! حضرت عالی همین حالا سرگرم مطالعهٔ یك جریدهٔ شریفهٔ یومیه بودی. آن جا رسیدی که از قول مقام وزارت، مرقوم فرموده بود :

«تبلیغات جدای از عمل، کاربردی نخواهد داشت !»

آن گاه سرمان هوار زدی : شاغلام ! برارم ! اخوی ! یك دیشلمه بیاور نوش جان کنیم. بعدش می‌خواهیم درباب محاسن و فواید تبلیغات، داد سخن بدهیم !

می‌گویم : جاهل مردا که توباشی ! از قدیم گفته‌اند : «کلام الوزیر، وزیر الکلام !» وقتی ایشان به فارسی دری می‌فرمایند که تبلیغات، کاربردی نخواهد داشت، لابد ندارد ! شاعر هم فرموده : به عمل کاربرآید . . .

فی المثل اگر خود ایشان این همه کار ایجاد نمی‌فرمودند و مسایل کار و کارگری را سروسامان نمی‌بخشیدند ؛ البته همین حالا، تعداد زیادی کارگر را می‌دیدی که کوپن عدس و ماش منسوب به بن کارگری سال ٦٩و ٧٠ را در دست داشتند و پله‌های تعاونی کارگری را دوتا یکی بالا می‌رفتند تا آن را نقد کنند ! حال آن که امروزه، کارگران عزیز نه غم بیمهٔ کارگری را دارند نه هیچ چیز دیگر !

می‌گوید : شما تمام سرمقالهٔ این ماه را در باب کارگران نوشتی که چه چیزی را بفرمایی ؟

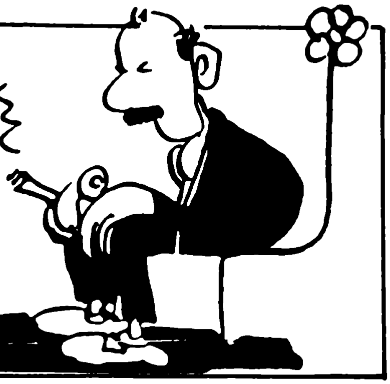
می‌گویم : که این را خدمت کارگران عزیز عرض کنیم که تبلیغات جدای از عمل، کاربردی ندارد !

البته اگر قانع نشدند، می‌توانیم سالها با آنان چك و چانه بزنیم ! بالاخره ما اگر نتوانیم مسأله و مشکلی از آنان حل کنیم، حرف زدن که بلدیم !

خداحافظ تا ماه دیگر

مخلص شما : «غضنفر»

افاضات اهل بخیه



❋ برای این که خواب نبیند، چشمهایش را بست.

❋ پرنده از ترس سقوط، هیچ گاه پرواز نمی کرد.

❋ خودکشی راه میانبُر برای رسیدن به سرزمین مرگ است.

❋ بساز و بفروش وصیت کرد که خانهٔ آخرتش را چند طبقه بسازند!

«فرهاد شمسی»

❋ همه بزرگ می‌شوند. مهم، بزرگ ماندن است.

❋ وقتی کلّه‌تان بوی قُرمه‌سبزی می‌دهد، برای مراعات حال دیگران، کمی ادوکلن بزنید.

❋ غم مثل برف است. هر قدر هم سنگین باشد، بالاخره آب می‌شود، با این همه مواظب باشید که نچایید.

❋ شما مختارید. می‌توانید تا همه چیز «روشن» نشده، پول برق را نپردازید.

❋ اگر از شنا بی‌اطلاعید، دل به دریا نزنید. کسی به فکر نجات شما نیست.

❋ خیلی طول می‌کشد تا به عرضتان برسند؛ فرمایش بفرمایید ...!

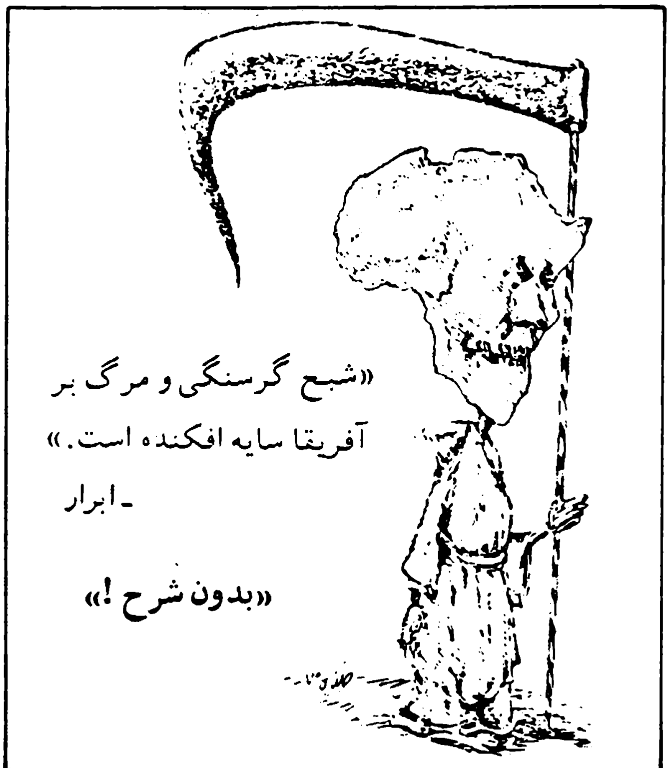
❋ در فداکاری مادر همین بس که فرزندش را از شیر می‌گیرد.

❋ بعضی‌ها وقتی «غمی» را از روی دلی برمی‌دارند، می‌فرستند آزمایشگاه.

❋ بخت، بلند و کوتاه ندارد؛ یار باشد، کافی است!

❋ خوشا به حال آدمهای دودل، همیشه یك دل «زاپاس» دارند!

«حمید شاد»



این بشر دو پا!

آدمی تا که بود راحت و آسوده ز رنج
از مناجات و عبادات، جدا می افتد
لیك، آید چو گرفتاری و افتد در دام
مرد حق می شود و یاد خدا می افتد

«گل آرا»

سن بلوغ!

می کند راه و رسم او تغییر
چون جوانی رسد به سن بلوغ
غرق در ورطهٔ بلا کندش
هوس و شهوت وفریب و دروغ
گاه گویی، زبس که با هوش است
دارد از شعلهٔ نبوغ، فروغ
گاه بینی زفرط بیهوشی
ندهد شیره را تمیز از دوغ
پاک در مغز او شود مخلوط
عقل و بی عقلی و جنون و نبوغ
زین سبب، گر که نیک در نگری
هست سن بلوغ، سن شلوغ!

«ا ـ ح : شوخ»

کاغذ مچاله شده!

«ابوتراب جلی»

ورقه‌ای را که قصیدهٔ تازه‌ام روی آن نوشته شده بود، جلوی میز آقای مدیر گذاشتم و گفتم: «لطفاً نگاهی به آن بیندازید، می‌خواهم آن را به چاپخانه بفرستم.»

آقای مدیر که سخت مشغول مطالعهٔ مقالات بود، سرش را بلند کرد و گفت: «بسیار خوب! هفتهٔ دیگر به من مراجعه کنید و جواب بگیرید.»

از حرف آقای مدیر، مثل ترقه از جا دررفتم و گفتم: «آقا! این چه فرمایشی است که می‌فرمایید؟ مگر این جا هم جزو ادارات است که مراجعین را سر بدوانند و کاری را که ظرف یك ساعت انجام می‌شود، به یك ماه بعد موکول کنند؟ اگر فردا، شعر من در نشریه چاپ نشود، غوغا خواهد شد، صدای مردم در خواهد آمد و کار، بیخ پیدا خواهد کرد. صدها هزار جفت چشم در انتظار خواندن شعر من، «دودو» می‌زنند. اگر چاپ این شعر، یك هفته به تأخیر بیفتد، جواب مردم را چه بدهیم؟»

آقای مدیر سرش را بلند کرد و پرسید: «مقصودت از «مردم» چه کسانی هستند؟»

می‌خواستم بگویم: «اهالی خیرآباد»؛ اما یادم آمد که در میان چهل خانوار اهالی خیرآباد، حتی یك نفر باسواد پیدا نمی‌شود که از شعر سررشته‌ای داشته باشد. دوازده خانوار سکنهٔ «کریم آباد» هم مدتهاست از روستای خود مهاجرت کرده، در شهر به دستفروشی مشغولند و فرصت خواندن نشریه را ندارند.

نام «جعفرآباد» سر زبانم آمد. آقای مدیر خندید و گفت: «مگر خبر نداری که جعفرآباد، همه‌اش سه تا باسواد داشت که آنها هم فعلاً در این شهر به شغل شریف «ماشین‌پایی» مشغولند؟»

گفتم: «آقای مدیر! جواب بازاری‌ها را چه بدهیم؟»

گفت: «این، یك حرفی است. بازاری جماعت خواستار روزنامه و نشریه هستند و آن را «کیلویی» می‌خرند و برای بسته‌بندی اجناس، از آن استفاده می‌کنند. با این حال، من رویت را زمین نمی‌گذارم؛ آخر وقت تشریف بیاورید، ترتیب کار را می‌دهم.»

آخر وقت، مثل «عَلَم یزید» جلوی میزش سبز شدم. او همچنان مشغول مطالعه بود. ناگهان سرش را بلند کرد، نگاهی به من انداخت و گفت: «واقعاً چقدر زیباست!»

ما را می‌گویی، قند توی دلمان آب شد. پس از مدتها این اولین باری بود که چنین حرفی را از زبان آقای مدیر می‌شنیدم.

گفتم: «خوبی از خودتان است، حسن نظر شماست، مگسی را که تو پرواز دهی شاهین است.»

گفت: «مسئلهٔ تعارف نیست. بد را باید بد گفت و خوب را خوب. من تاکنون کمتر شعری به این شیوایی، سلاست و زیبایی دیده‌ام. آفرین! احسنت!»

نزدیك بود از شدت ذوق پر دربیاورم و به آسمان پرواز کنم. عجولانه گفتم: «آقای مدیر! سعدی می‌فرماید:

گاه بینی که کودکی نادان
به خطا بر هدف زند تیری!»

گفت: «آقا! این حرفها یعنی چه؟ کودك نادان کدام است؟ به خطا بر هدف زدن چه معنی دارد؟ وقتی یك شاعر استاد، قصیده‌ای به این قشنگی می‌سازد، باید دهانش را بوسید. گوش کن تا برایت بخوانم:

دل می‌رود ز دستم　　صاحب دلان خدا را
دردا که راز پنهان　　خواهد شد آشکارا»

مرا می‌گویی؟! آه از نهادم برآمد. فکر می‌کردم مقصود آقای مدیر از آن تعریفها، من هستم، اما معلوم شد ایشان غزلیات حافظ را مطالعه می‌کنند.

گفتم: «آقای مدیر! تکلیف قصیدهٔ بنده چه می‌شود؟»

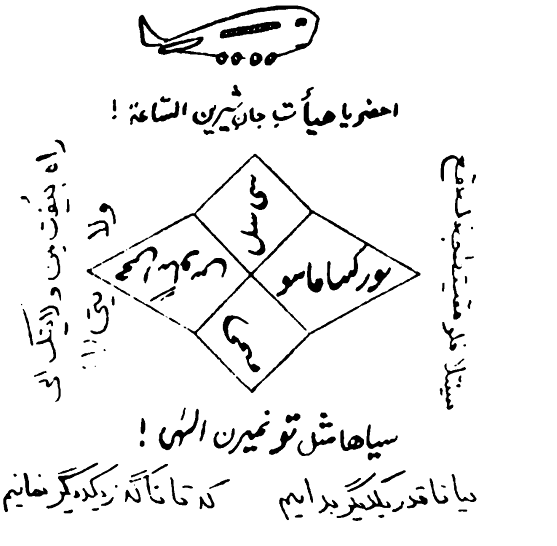
دستش را با کاغذ مچاله شده‌ای به طرفم دراز کرد و گفت «به درد چاپ نمی‌خورد!»

طلسمات مجرّب

در بیان کیفیت علم هیأت

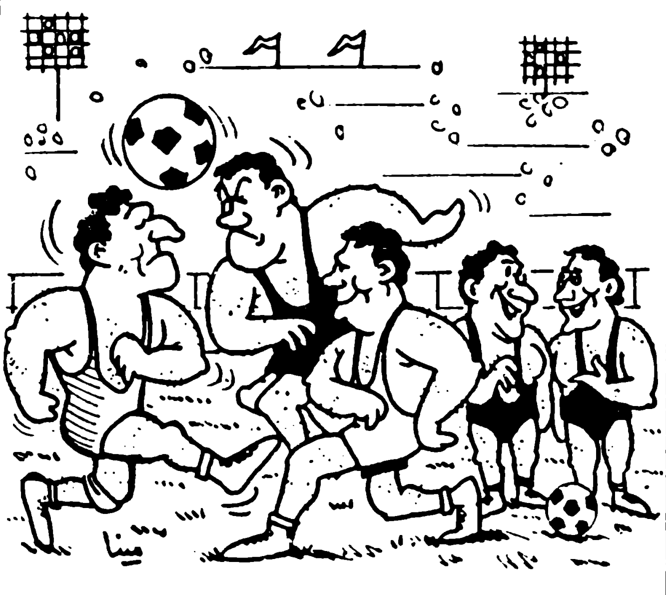
«ملانصرالدّین»

بدان که هیأت برچند نوع است. یکی آن هیأت که از برای امضای یاد داشت تفاهم آیدو دیگر آن که ازبرای لغو روادید آید ودیگر آن که از بابت مذاکره اقتصادی آید و دیگر آن که به جهت «وغیره(!)» آید. و در هر یکی از آنها خاصیتی است. اگر کسی خواهد از تمامی جهات، مطمئن شود که هیأت خواهد آمد، صورت زیر را با اشك مورچهٔ اهلیِ تازه زا برصفحهٔ سیم گذرنامه بکشد و آن را زیر درخت خیارچمبر که برشاخهٔ سمت چپ آن کلاغ یك چشم نشسته باشد، دفن کند و اولی تر آن است که شب باشد و اولی تر آن که شب جمعه باشد و قمردربرج عقرب باشد. پس تا سیزده شب جمعه، هیچ چیز سبك و سنگین بلند نکند و ترشی هفتابیجار نخورد و به هیچ صورت در پاچهٔ شلوار خود فوت نکند والاّ طلسم باطل خواهد شد.



چون این مدّت گذشت اصلاً این طلسم را ول کند و دنبالش را نگیرد چون خواهی، نخواهی هیأت، خودش خواهد آمد! و البته این طلسم بی‌تأثیر نیست و اگر بخت یاری کند، حتماً مؤثر خواهد بود.

«کشتی گیران تیم در اردو، هر روز فوتبال بازی می‌کنند.» ـ کیهان



ــ حالا اگه فوتبالیست‌ها بیان چی؟

ــ بی‌خیالش، اونها دارن کشتی تمرین می‌کنن!

«مردم می‌پرسند: از دست گران فروشها باید به کجا شکایت کنیم.» ـ اطلاعات



ــ از دست تو این همه شکایت نامه نوشتم؟!

ــ بی‌خود زحمت نکش، بده، به جاش حلوا ارده بهت بدم!!

«چند پروژه برق رسانی جهادسازندگی همزمان با هفتهٔ دولت مورد بهربرداری قرار گرفت.» ـ جراید



عتیقه !

«احمد آقا»

ـ حالا مطمئنی آن دو هزار قطعه فیروزه و آن ۴۳۳ قطعه شیء عتیقه‌ای که می خواستند از طریق آب های هرمزگان به خارج ببرند واقعاً فیروزه و اشیاء عتیقه بوده . . . ؟

ـ بله مطمئنم.

ـ پس اگر فردایی، پس فردایی، گفتند این خبر اصلا واقعیت ندارد و آن دو هزار قطعه ای که اعلام شده، فیروزه نبوده و پاره آجر بوده و آن ۴۳۳ قطعه شیء هم عتیقه نبوده بلکه آفتابه لگن پلاستیکی بوده، من یقهٔ چه کسی را بچسبم ؟

ـ نخیر ! این طور که بویش می آید، حضرت عالی به جای قاچاقچیان، می خواهید بنده را دراز کنید . . . !

معمای آسان !

نکته‌ای نغز با تو می گویم
گرچه هرگز نمی کنی باور :
گاه، نطق دراز یك ناطق
می کند کارِ قرص خواب آور !

«ابوالعینك»

گمشده



عکس فوق متعلق است به آقای اکبر ولایتی که از تاریخ شروع وزارت از کشور خارج شده و تاکنون مراجعه نکرده است از کسانی که از نامبرده اطلاعی دارند خواهشمند است با تلفن ۰۰۷ تماس حاصل نموده و همه را از زندگی برهانند. «فضولباشی»

«رئیس اداره راهنمایی و رانندگی اعلام کرد طی ٤ماهه اول سال پیش، بیش از دو میلیارد و ٦٦ میلیون ریال جریمه وصول کرده‌ایم.» ـ اطلاعات



«بدون شرح !»

مسیو ماستمال !

جلال رفیع (آقا جمال)

ـ اعتراض... !

ـ وارد است !... به کی اعتراض داری، عزیز ! ؟

ـ به آقا جمال...

ـ پس وارد نیست !... معطل چی هستی ؟ بزن حرفت را !

ـ هر سرمایه‌داری بد نیست که ! علی‌الخصوص اگر از خانهٔ بیگانه به خانهٔ خودش بیاید !

ـ نشد ! داری از فرمایشات(!) خود ما کش میری. مگر با کشمیری‌ها نسبتی داری ؟ مگر نمی‌دانی اینها همه‌اش حرفهای خود ما است ؟ مگر برایت دو تار سه‌تار نزده بودیم که :

ای سبز کشمیر من
زلفات دوزنجیر من
یا مرا ببر به خانه‌تان
یا بیا به خانهٔ ما ! ؟

ـ چرا. ولی خیال کرده بودم به من می‌گویی. نگو با دیگرانی !

ـ روایتی هست، از خود ما هم نقل شده به تواتر هم رسیده که در طبقات مسکونی جهنم، عقرب جرّار و فرّاری زندگی می‌کند. نامبرده(!) چنان کرشمه و نازی به اهل محّل(!) نشان می‌دهد و چنان جولانی می‌دهد که همه ساکنین ازترس او به مار پناه می‌برند ! مار معروف به غاشیه !... بنابر این(!) حالا هم موضوع ما نحن فیه هر چه باشد از چند زاویه قابل نگرش است. می‌گویی نه ؟ از این زاویه ملاحظه بفرما. قلیلی از همین دلّال‌های مقیم داخل...

ـ میلیاردرها را می‌گویی ؟

ـ بعله، قلیلی از همین خرمایه‌داران درجه یكِ تولیدِ داخلی....

ـ خر یعنی کلان، بزرگ،... مثل خرپول، خرمن و خرهای دیگر...

ـ بعله ! قلیلی از همین بزرگان مقیم داخل، در این سالهای پر برکت که به قول آوازه‌خوان رادیو «آن سان گذشت !» چنان دماری از روزگار ما و شما درآوردند که صد رحمت به مارغاشیهٔ حاشیهٔ «جهنّم آمریکا» یا به قول مولانا جلال الدین رفیع (بروزن ربیع !) : «بهشت شدّاد» !

ـ پس حضرتعالی با بداش (همان بدهایش !) کارداری، با خوباش که...

ـ از خوبی خودمان است !... در مورد بداش هم عرض می‌کنم، اگر آنها کنترل از دستشان در رفت، بد شدند، ما چرا بدی کنیم ؟ مگر نفرمودند :

«من بد کنم و تو بدمکافات دهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو !»

ـ کی بوده که این را فرموده ؟

ـ حکیم عمرخیام نیشابوری.

ـ صاحب سابق «ایران ناسیونال» ؟ !

ـ بَه... هع !...

ـ ؟ !

ـ آن بابا از منسوبین خیام بود، خود خیّام که نبود. گویا تا یك حدودی داماد حکیم عمرخیام بوده ! البته دهسال دوازده سال قبل هم رفت به آن جایی که حالا غرب(به جای عَرَب) نی می‌اندازد ! آن فرد هم که روزنامه‌ها گفتند آمده...

ـ آقای ناسیونال را می‌گویی ؟ !

ـ چه می‌دانم ؟ به هر حال این دیگ ِ نه حکیم عمرخیام است نه از منسوبین حکیم عمر !... اگر هم باشد، لابد باید از منصوبین منسوبینش باشد. اسم کوف... کوفه... کوفته... کوفتی‌اش هم یادم رفته (پرانتز باز ! اگر از من می‌شنوی ـ پیش خودت بماند، درز نکند ! ـ وقتی می‌خورند، چرا سرمایه‌دار صنعتی نخورد ؛ که اگر می‌خورد یك کالامالایی هم تولید می‌کند، یك ارزش افزوده‌یی دارد ؛ امّا آن یکی چی ؟ دلّال، با ارزش‌ها چه کار دارد ؟ ! ارزش افزوده‌اش هم همان ارزش هفروده‌اش، است ! پرانتز فوراً بسته !)

ـ پس خیامی نبوده !

ـ اُکه هچ ! یعنی نخیر ! دلیلش این که اگر این فرد به سلك سلسله‌های منقرض شده نپیوسته بود،

خیام (یعنی پدر زنش !) نگفته بود :

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ توس
در پیش نهاده کلّهٔ کیکاووس
با کلّه همی گفت که افسوس افسوس
کجاست صاحب کارخانهٔ ایران ناسیونال سابق ؟ !

ـ به قافیه‌اش اشکال می‌کنند . . .

ـ آن چه مهم است قیافه است. که اگر هم نباشد مهم نیست ! می‌ماند وزن؛ که اخیراً مثل فضانوردها داریم شرایط بیوزنی را در شعر تمرین و تحمّل می‌کنیم. . . سبکِ سرمایه‌داری صنعتی است ! !

ـ حالا حضرتِ عالی در این صنعت ناسیونال که در واقع انترناسیونال هست(!) چه اشکالی، چه آشغالی، چه می‌بینی که سر به سرما می‌گذاری. . .

ـ بنده که دارم لهش (لَه آن !) حرف می‌زنم نه علیه ! الآن هم داریم یك بحَث مستوفای علمی می‌کنیم در نسبت میان فرم ومحتوا . اول از همه، همین «ناس» ناسیونال را به قول برادران افغانی، یك ملاحظاتی بفرما ! معنای چرس و بنگی‌اش را که به همان برادران کشورهای همسایه‌ی شرقی‌مان واگذار کنیم، می‌ماند معنای صحیحش که «مردم» باشد و این خودش یك کمك شایانی است به روند مردمی کردن سرمایه‌داری و اقتصاد . شاهد از غیب با پای خودش آمد ! پس این از فرمش. محتوایش هم که ناسیونالیسم است ! (البته لیسش را بعضاً لیز کرده‌اند؛ فرقی نمی‌کند !)

ـ قربان فرم و محتوایش، هر دو !. . . قربان نسبت میان فرم و محتوایش. . .

ـ می‌بینی؟ مردمِ خالص است. مردم، مردم، مردم. . . من که مُردم، بس که گفتم مَردم !

ـ ولی اگر پرونده‌ای، پوشه‌ای، در عدلیّه چیزی، داشته باشد چی ؟

ـ پرونده در دیکسیونری، می‌شود «دوسیه»، چیزی هموزن توصیه ! خود فرانسوی‌ها هم قاعدهٔ حقوقی فراگیری دارند (که البته تلفظش قدری ممارست می‌خواهد) و آن قاعدهٔ معروف «ماستمالیزاسیون» هست ! برای حل و فصل همین قبیل دعاوی و دواسی (جمع دوسیه !)

ـ پس می‌فرمایی ناسیونال؛ ماسیومال !

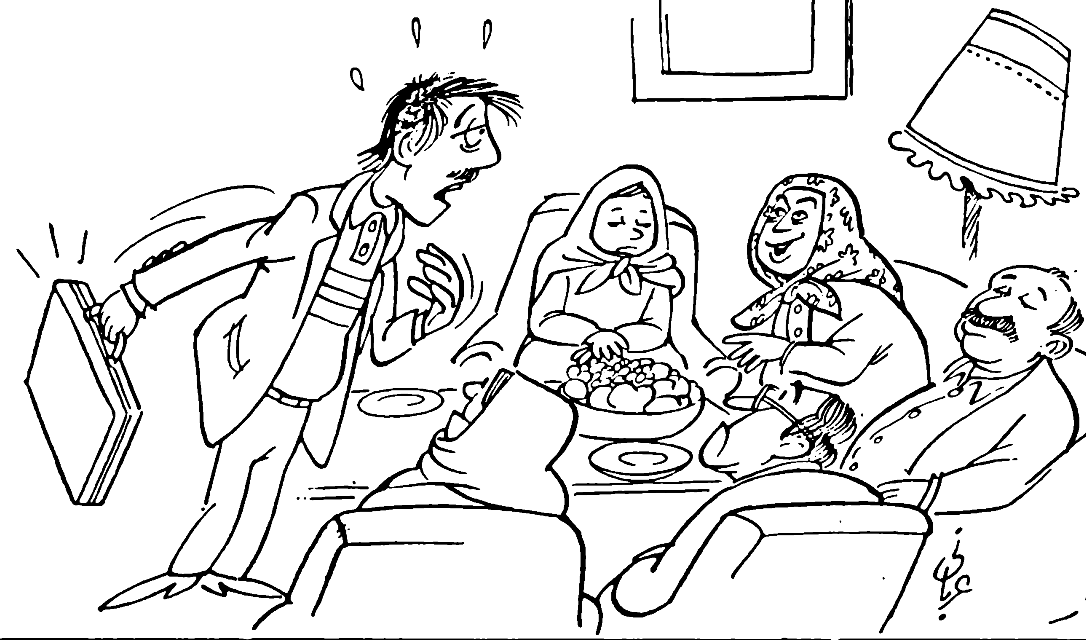
ـ قاعدهٔ فلسفی «این همانی» هم می‌گوید :« این همان است.» شقوق مختلف دارد : ماستیومال هم می‌شود گفت؛ ماسیوماستمال هم می‌شود گفت. . .

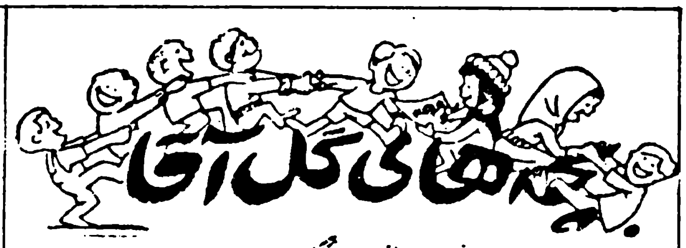
ـ مسیوماستمال هم به هکذا ! ! ! می‌شود گفت.

ـ نمی‌شود گفت !

«در یك جلسه خواستگاری برادر عروس ۵۷۰هزار تومان پول داماد را از کیف او سرقت کرد.» ـ کیهان

ـ یك دستبند هم برای عروس باید تهیه کنین.
ـ فعلاً یك «دستبند» باید برای برادر عروس تهیّه کنیم ! !





زیر نظر «گلنسا»

پاسخ منطقی !

معلم : بهترین تعریف برای یك «جهانگرد» چیست ؟

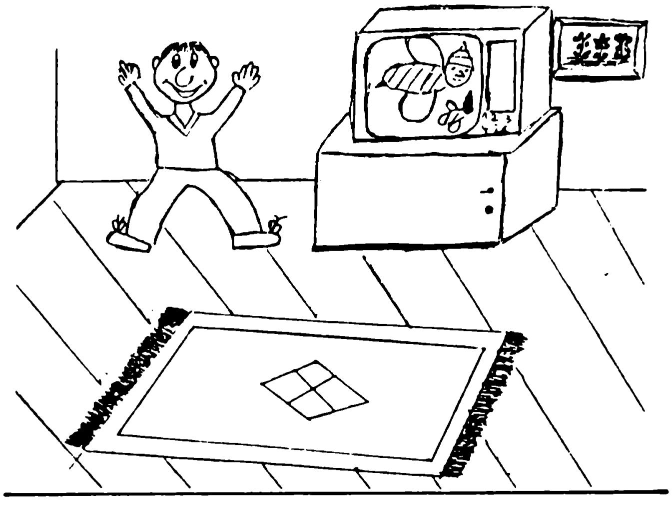
شاگرد : جهانگرد ولگردی است که پول دارد !

«پارساخو»

اصفهان ـ علی عطّار ۹ساله

«کارتون‌ها و برنامه‌های کودك غالباً تکراری هستند.»

ـ آخ جون من این کارتن را فقط ۱۰بار دیده‌ام.



□ «امیر ولی پور» ـ ۱۱ساله

«در آمریکا به احترام ادیسون، مخترع معروف در روز مرگش ۳۰ ثانیه برق را قطع می‌کنند.» ـ جراید

ـ پس ایرانی‌ها که در روز سه، چهار ساعت برق را قطع می‌کنند به ادیسون خیلی احترام می‌گذارند ! ـ

«ورزش باستانی سن و سال نمی‌شناسد.»

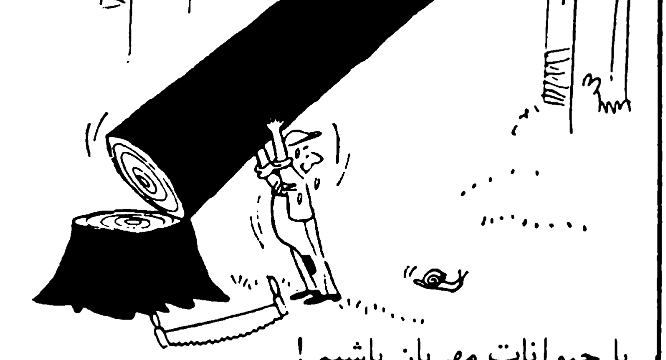


«مینا احمدی» ۱۲ ساله از بندر گز

اوضاع کارمند

منم من کارمندی توی تهران
فقیر و بی‌کس و بدبخت و عریان
به زیر این گرانی داده‌ام جان
شدم از دست این اوضاع گریان
ز دستم بر نیاید کاری ای دوست
که دیگر گشته‌ام علاف تهران
به دنبال صف گوشت کوپنی
چلاق و شل شدم در هر خیابان
خداوندا، اگر کارمند نبودم
من هم می‌خوردم از مرغ و فسنجان

مهدی بشیری
از فردیس کرج



با حیوانات مهربان باشیم !

«باید با ارباب رجوع مهربانتر رفتار شود.»

ـ اطلاعات

ـ بیا پسرم قندعسلم(!)، برو از این برگ یه فتوکپی بگیر و بیا... بدو قربونت بشم ! !



«سیدمرتضی عمرانی» ـ ۱۴ساله

□ «مهرداد ماهیان» ـ ۱۰ساله

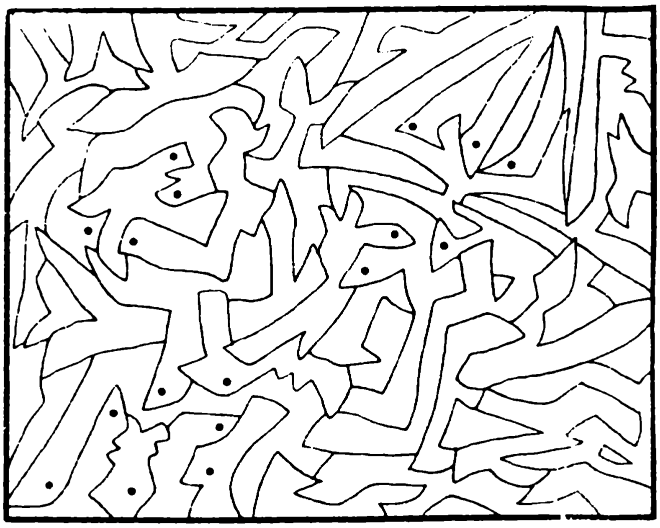


«دوپینگ»

دوست عزیز

قسمتهایی را که نقطه دارند پر کن تا شکل مورد نظر را پیدا کنی.

جواب در صفحهٔ ۲۳



بچه‌ها متشکریم، نامه‌هایتان رسید

* روسنك روشن شاد ـ ازتهران * مریم استطبحی ـ ۱۱ساله ازتهران * سعیدجلالیه ـ سوم راهنمایی ازتهران * پیمان قاسمی ـ ۱۱ساله از روستای چای * فائقه ملکی ـ اول دبستان از سروسیر * حامدوفرهاد غفوری ـ ازتهران * بامداد و بابك گودرزی ـ ازتهران * مازیار مظفری ـ کلاس سوم ازتهران * مهرداد رابط ـ ۱۴ساله ازشهرك قدس

اوّلی ـ ببینم بمب توش کار گذاشته بودن ؟

دومی ـ نه بابا، از فشار جمعیت این طور شده.



«امیر احمد اسماعیلی»، ۱۲ ساله

□ «سینا تابش»، ۷ ساله، برایمان نوشته که ده روز در بیمارستان بستری بوده و تنها سرگرمی‌اش مطالعهٔ «گل آقا» بود .

ـ ما خوشحالیم که بچه‌ها از مجلهٔ ما خوششان می‌آید. ان شاءالله همه‌شان سالم باشند و در منزل «گل آقا» را بخوانند، نه در بیمارستان !

رمز جدول شمارهٔ گذشته :

«بچه‌ها شاد و خنده‌رو باشید .»

پاسخ : «تعداد دایره‌ها» شمارهٔ گذشته : ۲۵ عدد

نمونه‌ای از شعر نژاد نو !
(به زبان از ما بهترون)



از : شادروان « ناصر اجتهادی»

مرگ گوشت کوب ! ؟

گوشت کوب شعر من از کار افتاده‌ست !
و دیگر گوشتهای پختهٔ احساس گنگم رانمی‌کوبد !
مخمل اندیشه‌ام غرق شیار درد شد ، افسوس
زیر نور خستهٔ فانوس . . .
خنده زد ناقوس ! ؟
در غروب زرد زیتونی !
روح تبدارم میان ناز شب پژمرد !
دختری کولی دلم را برد . . .
چند و چونم ناله شد ، نابود همچون هاله شد ، گفتم :
«سنگ شو» گوساله شد . . . فریاد !
از گناه دشنهٔ جلاد بی بنیاد !

* * *

گوشت کوب شعر من از کار افتاده‌ست ! ؟
و دیگر گوشتهای پختهٔ احساس گنگم را نمی‌کوبد !
جان من افسرد . . .
دزد آمد ، دزد آمد هستیم را برد . . .
وای بر من . . .
گوشت کوبم مرد . . . ! !

توجه ! توجه... !

منزل و ویلای ساحلی و جنگلی در تنکابن فروشی

ایده‌آل بازاریان ـ تجار ـ صاحبان صنایع ـ اطباء و دیگر اشخاص محترم

گل آقا : لطفاً کارمندان، معلمان، کارگران و دیگر اقشار مزاحم نشوند !

«کاسب محلّ»

حمایت !

« گل مروارید »

پرسیدم :«روی چه حسابی معتقدی که بعضی از مسئولان نه تنها از گران فروشی بدشان نمی‌آید ، بلکه در بعضی موارد از گران فروشی حمایت هم می‌کنند ؟ !»

گفت :«از آن جا که مسئولان با عدم کنترل قیمتها و میدان دادن به بعضی از کاسب ها و کارخانه دارها، عملاً وجوهی را که افراد مذکور با گران فروشی و عناوین مختلف دیگر از مردم اخذ می‌کنند ، یك جا و به عنوان جریمه‌های چند میلیون تومانی از نامبردگان دریافت می کنند و پولی را که در حقیقت از جیب مردم پرداخت گردیده، به حساب سازمان های مختلف واریز می نمایند ! !



مسئول نوبت اتومبیل : نوبت شما روز بیستم خرداد سال ۱۴۳۹ است. سر ساعت ۲ بعدازظهر تشریف بیارین به سلامتی ماشینتونو تحویل بگیرین.

مشتری ـ میشه صبحش خدمت برسم، چون قراره برای نصب تلفنمون هم همون روز بعدازظهر بیان !

بحرطویل بحرطویل بحرطویل بحرطویل



امان از پیری، داد از فراموشی

«گل مولا»

✻ ای کسانی که همیشه گله دارید ز نسیان و فراموشی خود، حال بخوانید و بدانید که در کل جهان، بین همه پیر و جوان، من به یقین برتر و بالاترم از حیث فراموشی خاطر که بس اوقات، نه اسم دگران، بلکه شده نام خودم نیز فراموش، گهی نیز ندانم به کجا می‌روم و مقصد من چیست، رفیق من و همصحبت من کیست ؟ به نسیان و فراموشی اگر نمره بگیرند، بود نمرهٔ من بیست، دریغا که بدین شیوه به عالم نتوان زیست که گاهی شده بی جامه و بی رخت، من عاصی بدبخت، برون آمده از تخت، روان جانب کوچه شده با خوردن مُشت و لگد سخت، از آن جا عوض خانهٔ خود وارد در خانهٔ همسایه شده، بار دگر خورده‌ام آن جا کتك سیر و مفصل، چه کنم من که مرا نیست به سر هوش و حواسی، نه به تن کفش و لباسی، بوَدَم هول و هراسی که مبادا من سرگشته بی‌عار ندانسته دهم دست خودم کار، نه یك بار، نه ده بار، که صد بار فراموشی من، باعث دردسر من گشته و در مهلکه افتاده‌ام، از بهر نمونه یکی از آن همه اسرار، کنم نزد شما عرض که عرضیدن آن، گشته مرا فرض، کنون پیش من آیید عزیزان، که از آن واقعه آگه کنم امروز، شما را !

✻ هفتهٔ پیش، من مفلس درویش که بنشسته بدم پیش زن خویش، به من گفت : «مکن تنبلی ای پیر، بپاخیز و برو سوی دکان حسن آقا، ببر از بهر خودت ساك، مکن از پی خرجی دگر امساك، بخر روغن و قند و شکر و چای و پنیر و نمك و سیر و پیاز و دو سه من سیبزمینی که الهی به جهان خیر نبینی، تو عجب شوهر نالایق بی عرضهٔ بی هوش و حواسی ببر این پول که بی پول نمانی.» غرض، این بنده به تعجیل، بپاخاسته، رفتم طرف گنجه ولی چون عجله داشتم از سوی دگر، بود فراموشیم افزون، عوض رخت خودم، رخت زن خویش بپوشیدم و کردم به تن خویش، کت و ژاکت و هم دامن او را، عوض ساك، همان کیف زنم را به سر دست گرفتم، ز در خانه برون آمدم آن گاه فراموش نمودم به دکان حسن آقا بروم، راه دگر پیش گرفتم، بشدم وارد میدان بزرگ حسن آباد که ناگاه، گروهی پسر و دختر و مرد و زن و اطفال، به هر سن و به هر سال، همه با «هو» و جنجال، به صد قیل و به صد قال، ز عطار و ز بقال، فروشندهٔ یخچال، آقا مهدی دلال، تقی خان نمدمال، فلان مردك رمال، بسی کاسب و حمال، به صد شور و به صد حال، به دور من بدبخت بداحوال پریشان، همه گرد آمده، گفتند که : «ای پیرزن فتنه‌گر خیره سر بی هنر بی‌ثمر آخر تو بگو این چه بساطی است بگو، زود بگو این چه لباسی است که پوشیده و از خانه برون آمده‌ای، خاك دو عالم به سرت روسریت کو ؟ نکشی از چه خجالت ؟ تو دگر پیر شدی، پیر و زمینگیر شدی، بر طرف گور سرازیر شدی، از تو بعید است چنین کار وقیحانه و این غمزه، کنون مصلحت آن است که در دست پلیست بسپاریم، تو را داخل آدم نشماریم، هم اینك پدرت را به درآریم، که زین پس مُتنبه شده، دیگر نسپاری ز پی بوالهوسی، هر شب و هر روز ره خبط و خطا را.»

✻ ناگهان، شد وسط معرکه ظاهر، زن این بندهٔ شرمنده و گفتا : «به خدا این که گرفتید شما، نیست زن بوالهوس فتنه‌گر پیر، که این مرد و بود شوهر من، همسر نان آور من، اوست چنان نوکر من، نوکر فرمانبر من، خادم من، چاکر من، لیك بود غرق فراموشی و بیهوشی، از این روی اگر کار بدی کرده، بر او خرده مگیرید که تقصیر ز نسیان و فراموشی او گشته نمایان، نه خود او، بود اکنون ز شما خواهش من این که مرخص بکنیدش که به همراه من آید به سوی خانه و مانند همیشه، بکند شیشهٔ درها همگی پاك، زداید ز در و پنجره‌ها خاك، کند رخت مرا وصله و آن‌گاه، ظروفی که نشسته است شب پیش، بشوید، بکند یکسره جارو وسط هال و اتاق و پس از آن مطبخ و انباری و حمام، خلاصه همه جا را !

اندر حکایت است که ...

«ابن الاقتصاد»

✱شهردار تهران را گفتند : «در نمایشگاه بین‌المللی، کدام غرفه تو را خوشتر آمد ؟» گفت : «گلهای نسرین و لاله و سطلهای زباله !»

✱ظریفی را پرسیدند : «تعدیل اقتصادی چیست ؟» خندید و گفت : «آن است که از سویی سوبسید را بردارند و از سوی دیگر قیمت‌ها را بالا بیارند !»

✱یاسر عرفات، مبارز شکست ناپذیر را گفتند : «هیچ از خود شجاع تر و سازش ناپذیرتر دیده ای یا شنیده ای؟» گفت : «آری . امیر کویت !»

«هیپنوتیزم در دندانپزشکی هم کاربرد دارد.» ـ زن روز



ـ شما در کدوم بخش دندانپزشکی از هیپنوتیزم استفاده می کنید ؟

ـ در بخش دادن صورتحساب !

دارالمجانین فکاهیات



«طفل معصوم»

مزد به سایه‌اش : چند روزه سنگین شدی و دیگر دنبال مانمی‌آیی !

✱ ✱ ✱

مریض : آقای دکتر، چند وقته گوش راستم سنگین شده و تعادلم را از دست داده‌ام و مرتباً به طرف راست می‌افتم.

دکتر : عیبی ندارد. منتها مواظب باش به طرف «چپ» نیفتی !

✱ ✱ ✱

پسر : بابا جون، امروز معلم‌مان به من نمره نداد.

حمامی : بیا هر چند تا نمره می‌خواهی من بهت بدهم !

✱ ✱ ✱

ـ آقای دکتر، مُخ من «سوت» می‌کشد !

ـ شغلتان چیست ؟

ـ داور فوتبال !

✱ ✱ ✱

ساعت اوّلی : چرا دیر آمدی ؟

ساعت دومی : خواب رفته بودم !

✱ ✱ ✱

ـ آقا، ساعت چند است ؟

ـ ساعتم جلو رفته، همراهم نیست !

✱ ✱ ✱

مرد به زن : یک دکمه قابلمه‌ای بده، برم یک دست چلوکباب بگیرم، بیارم ! !

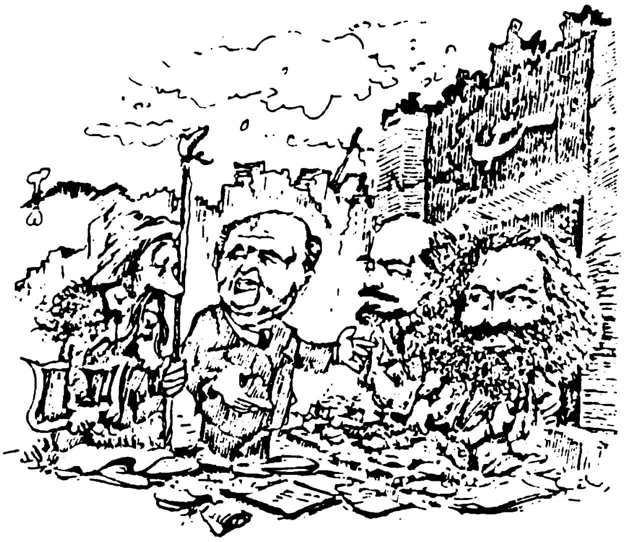
✱ ✱ ✱

سردبیر : شما چه نوع داستانهایی می‌نویسید ؟

نویسنده : پلیس قضایی‌یی !

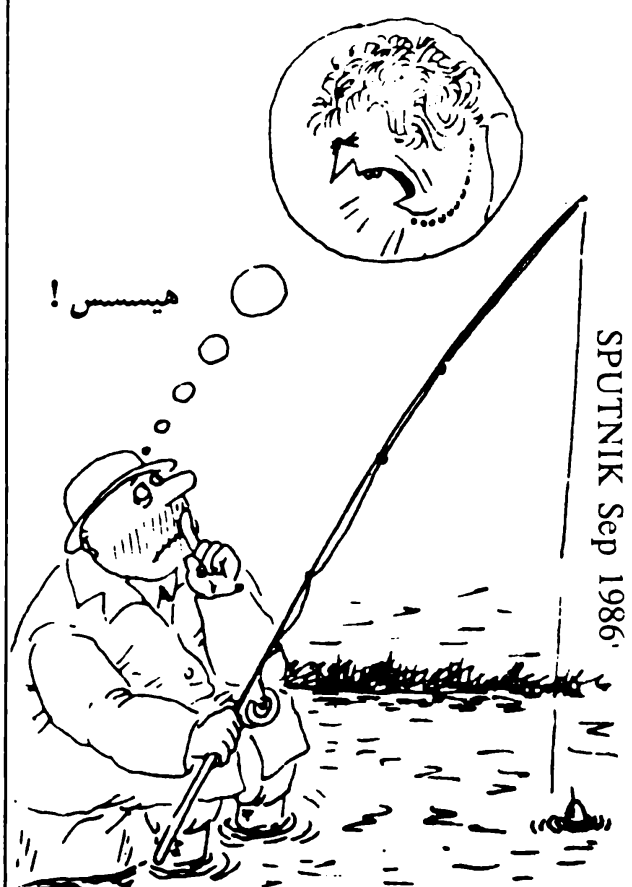
«پیشگوی معروف افغانی به شوروی دعوت شد.»

ـ رسالت



ـ مواظب باش پیشگویی‌هات مثل پیش گویی‌های اینها از آب در نیاد.

By Victor Bogorad



نیازمندیهای عمومی

«ا.س.خیارچمبر»

قابل توجه کلیه تعاونی‌های ادارات !

پنیر کپک زده، حبوبات کرم خورده، برنج شپشک زده، کرهٔ تاریخ مصرف گذشته. خیلی فوری ـ آماده تحویل !

□ □ □

مبادلهٔ کالا

انواع و اقسام کالای شما را معاوضه می‌کنیم : دل بدهید، قلوه بگیرید !

□ □ □

اکازیون ـ استثنایی

اتومبیل تصادفی در شرایط بسیار عالی، همراه با پخش صوت، خیلی فوری فروشی !

□ □ □

باد

بهترین «باد» صادراتی را از پنچر گیری ما تهیه فرمایید.

□ □ □

شریك مناسب

سرمایه و مکان از شما، فکر و ایده از ما. فکر و ایدهٔ ما بالا کشیدن سرمایهٔ شماست !

□ □ □

شبانه روزی

انواع مغز شستشو داده و شستشو نداده موجود است. طباخی فرد نوین ۲۴ ساعته در خدمت شماست !

□ □ □

کتاب خطی

به علت موجود نبودن کتاب خطی، فعلاً کتاب‌های «خط خطی» بنده زاده به فروش می‌رسد !

معرفة الاعضاء !



اِثر خامهٔ : «گردن شکسته»

چشم

می‌توانستیم بحث را از «تعریف» چشم آغاز کنیم. آن صورت «چشم عضوی است در قسمت فوقانی آدمیزاد که به درد نگاه کردن و دیدن می‌خورد.» آن وقت خود شما نمی‌پرسیدید که «به دردخوردن» یعنی چه ؟ پس، لازم می‌آمد که بگوییم : «منظور ما از این عبارت، همان «به کارآمدن» است ! والبته مطمئن نبودیم که مشکل، دوتا نشده باشد !

«دوتا» گفتیم و به یادآوردیم که هنوز به شما اعلام نکرده‌ایم که این عضوفوقانی آدمیزاد ـ یعنی چشم ـ دوتاست. نه از باب اسراف، بل از جهت لزوم. (۱) زیرا اگر انسان دارای یك چشم بود، اگر چه در آن صورت، همه را به یك چشم می‌دید ـ و این از محاسن کار بود ـ امّا استبعادی نداشت که اولین چالهٔ جلو پایش را نبیند و در آن سقوط کند. هرچیزی برای خودش حکمتی دارد. وقتی «هرچیز»، این جوری باشد، لابد چشم آدمی که «دوچیز» است حکمت مضاعف دارد !

شاعر در وصف چشم سروده است :

«چشم برباد مده تا ندهی بربادم»

محتمل است که کلمهٔ آغازین این مصرع «زلف» بوده باشد نه چشم، منتها چون بحث امروز ما «چشم» است، لابد حق داریم برای حصول نتیجهٔ بحث، حتی دیوان شاعر را هم تغییر بدهیم؛ یك کلمه در یك مصرع که چیزی به حساب نمی‌آید.

آیا کاربرد «چشم» محدود به همین است که گفتیم ؟ تا از چه زاویه‌ای به آن نگاه کنید ؟ «شاعران» که معمولاً آدمهای عجیب و غریبی هستند، چشم را به صورتهای گوناگون دیده‌اند. شاید مشهورترین نگرش شاعرانه به آن، «بادام» دیدن چشم باشد ! چرا ؟ شاعران، البته هر عیبی ممکن است داشته باشند، امّا در طول تاریخ ثابت شده است که آدمهایی «شکمو» نیستند. بله، ممکن است چشم چران و نظرباز بوده باشند و این، از آثار و اشعارشان هم مستفاد می‌شود.

«باباطاهرعریان» که به تمام تعلقات دنیوی، از جمله کت و شلوار، پشت پا زده بوده است، برای اثبات صداقت خود در این پشت پا زدن، ابیات زیادی سروده است. او البته نشان داد که به زخارف دنیوی پابند نیست. امّا با همهٔ گذشت و ایثاری که داشت، نتوانست از «چشم» صرفنظر کند؛ البته چشم خودش نه، چشم یك نفر دیگر ! امّا به علت همان بی‌میلی به تعلقات دنیایی و کمیت فیزیکی، در این جا هم کمیت را فدای کیفیت نمود. برخلاف تولید کنندگان داخلی که با پیروی از سیاست «تولیدانبوه» و با استفاده از «بازار آشفته» کیفیت محصولات را فدای کمیت می‌کنند و داد مسئولان ادارهٔ استاندارد و تحقیقات صنعتی کشور را درمی‌آورند.

از بحث اصلی که دربارهٔ چشم و بادام و باباطاهرعریان بود، پرت افتادیم. عیبی ندارد. تحقیقات ادبی ازاین ناهمواری‌ها دارد و کتب محققان، مشحون از پرت افتادگی‌هاست. به هرحال، بابای عریان همدانی می‌فرماید :

دل عاشق به پیغامی بسازد
خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافیست
ریاضت کش به بادامی بسازد

حال اگر بخواهیم نوع ریاضت‌کشی بابای همدانی را توضیح بدهیم و از آن، به ریاضت‌کشی اقتصادی که معمولاً کار پسندیده‌ای در جهت حفظ منافع آیندگان است، برسیم، دیگر گمان نمی‌کنم به بحث اصلی‌مان برسیم. دل می‌کنیم. یعنی بحث‌های حاشیه‌ای را ول می‌کنیم.

از فواید دیگر چشم آن است که به آن، تیربزنند. و با آن، تیر بزنند ! یعنی چی ؟ ای با... با ! بگذارید بحث را تمام کنیم. آن وقت

سؤال کنید ! این جوری حواس نویسنده، پرت خواهد شد .

در راستای رابطهٔ چشم با تیر و در ارتباط تنگاتنگ این دو ، شواهد فراوانی در ادبیات وجود دارد . هم در ادبیات غنایی و تغزلی (همان که فرنگی‌ها به آن می‌گویند : Lyrique) و هم در ادبیات حماسی ! (همان که فرنگی‌ها به آن می‌گویند : Epique)

آیا شما منکر این واقعیت افسانه‌ای(!) هستید که رستم با تیر دو شعبه به چشم اسفندیار زد ؟ و آیا شما، اثری حماسی همپای شاهنامهٔ فردوسی دارید ؟ این، از این !

امّا در ادبیات غنایی و تغزلی، وضع از این هم روشن‌تر است. عضو عجیبی است این چشم که اگر آدم برای آن «مثنوی هفتاد من» نیز بسراید ، جا دارد . می‌فرماید :

تیر مژگان تو از عینک پوشت !
زد به چشم اخوی، بنده را کوشت !

می‌دانم، می‌دانم. . . ملانقطی‌ها اشکال خواهند کرد که بحث، در اطراف چشم بود (اطراف چشم که نه، خود چشم !) این‌جا، مژگان است که تیر زده، پس چشم بیچاره چه تقصیری داشته است ؟

نخیر . . . حق با اشکال کنندگان نیست. امروزه، همه می‌دانند که اذن در شیء، اذن در لوازم آن هم هست. آیا شما منکرید که مژگان از لوازم چشم است ؟ وهکذا، ابرو ! امّا بحث ما، دربارهٔ مژگان و ابرو نیست. آنها حساب علیحده‌ای دارند . ما به خاطر چشم و ابروی کسی، موضوع تحقیق را عوض نمی‌کنیم. تحقیق دربارهٔ چشم را تعهد کرده بودیم که به کوری چشم دشمنان داخلی و خارجي و اذناب آنان، این تحقیق را به پایان بردیم. امّا منکر این نیستیم که دامنهٔ بحث، بسی فراتر از این حرفهاست. ما البته جلو کسی را نگرفته‌ایم. هرکسی حق دارد وقتی مطالعهٔ این مقاله را به پایان برد ، بنشیند و سرفرصت، کاستیهای آن را جبران و بحث را تکمیل کند . شما هم می‌توانید این کار را بکنید . ولی بالاغیرتاً نتیجهٔ تحقیقات تان را برای مانفرستید . پیش خودتان نگه دارید !

پاورقی :

(۱) ـ گاهی چشم آدم، چهارتا می‌شود. ولی ما وضعیت طبیعی امر را بررسی می‌کنیم.

«مردم از این که نامه‌های خارج دیر به دستشان می‌رسد گله دارند .» ـ اطلاعات

ـ آقا این چه وضعیه ؟ نامه‌ام یك ماه طول کشیده تا به دست من رسیده ؟ !

ـ بازم خوب رسیده، نامهٔ خود من دوماه توراه بوده !



اشعار نیم بند



«منم که شهرهٔ شهرم به عشق ورزیدن»
که قانعم زحوایج، به نرخ پرسیدن !
«آمدی جانم به قربانت، ولی حالا چرا ؟»
دیر شد پول اجاره، می‌زنی تیپا چرا ؟ !
«اگر دستم رسد بر چرخ گردون»
به او گویم که وضعم نیست میزون !
«نکوهش مکن چرخ نیلوفری را»
بکن شکر و گازی بزن بربری را !
«هان ای دل عبرت بین، از دیده عبر کن، هان»
چون آخر برج آید، درخانه مبر مهمان !
نسیم خلد می‌وزد مگر ز جویبارها»
که روی شاخه می‌کند، کلاغ، قارقارها !
«مزن بر سر ناتوان، دست زور»
که روزی خوری توسری از سپور !
«ای فدای تو هم دل و هم جان»
تا به کی از تو بشنوم چاخان ؟ !

«خان داداش»

* * *

«غم روزی مخور، برهم مزن اوراق دفتر را»
که دولت می‌نماید توصیه، اولاد کمتر را !

* * *

«با هر کسی که دوستی اظهار می‌کنم»
فوراً به او تعارف سیگار می‌کنم

* * *

«این خط راهها که به صحرا نوشته‌اند»
از بهر خوشنویسی ماها نوشته‌اند

* * *

«دوستی با هر که کردم، خصم مادرزاد شد»
تخم مرغ و مرغ هم، شکر خدا، آزاد شد

«ستودهٔ ابهری»

شطحی بر شطحی !

داشتم می‌گفتم و داشتند می‌گفتند و من نمی‌دانستم که چه کسی می‌گفت؛ من فقط می‌دانم موقعی که به زمین خوردم، تازه فهمیدم که آن کس که می‌گفت، چه می‌گفت، چون که من یك شب تبِ افغانی گرفتم و از فرط هذیان به گربه می‌گفتم «خان باجی» و چهارچنگولی مانده بودم در رختخواب ! چنان تب و هذیانم بالا بود که فوراً خودم را به پاشویهٔ حوض رساندم و لُنگ تخیّل را به دور خود بستم و با کاسهٔ مسی «شروور» که جهیزیهٔ عمه‌ام بود، شیرجه‌ای به اعماق اقیانوس حوضمان زدم و از آنجا رفتم پای بوتهٔ جو و با گیلاس خالی تو گوش جو زدم و با کلاغ جفنگیات مثل موش چموش لگد زدن به جان دانشمندان افتادم و تا پدر مغز مردم را در نیاورم از این ستون روزنامه دست بر نمی‌دارم !

اثر خامهٔ کفّاش کفشهای مکاشفه
«سعید مترصد»

«دانش آموزان را باید با فنون نامه‌نگاری آشنا کرد.» ـ رسالت



ـ تمبر نامه را باید اینجا بچسبونی و هردفعه هم یه تومن از دفعهٔ قبل بیشتر ! !

سزای مزاحمت!

صبح خوابیده بودم. عبدالباقی مرا بیدار کرد که میرزا علی محمدخان، آدم مخصوصی فرستاده، کاغذی نوشته آدمش می گوید کار لازمی است او را بیدار کنید. خیلی وحشت کردم که چه شده. کاغذ را نگاه کردم، هیچ مطلبی نداشت. نوکر پدرسوخته‌به‌جهت اینکه زود مراجعت کند، این حرف را زده بود. متغیر شدم. نوکر میرزاعلی محمد خان با عبدالباقی را هر دو فلک کردم، ده ـ بیست چوب زدم!

پته ها روی آب!

حکیم الممالک رو به امین حضور نمود و گفت: ترا به ارواح پدرت! به جوانی پسرت! دست از من بکش!

امین حضور به شاه عرض کرد: آدمی به این جسارت پیدا نمی شود. تکلیف من چه است که عرض کنم؟

حکیم الممالک به شاه عرض کرد: این روزها شما به من اظهار التفات می فرمایید، امین حضور پاپی من است.

امین حضور گفت: مردکه! چهل هزار تومان از بابت عراق مال دیوان را خوردی، تخفیف گرفتی هفت هزار تومان از بروجرد تخفیف گرفتی. باز هفت هزار تومان مقروضی به دیوان. باز زوداری حرف می زنی!

اخلاق ناصری!



برگرفته از کتاب «روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه»

حاجب الدوله بچه سال!

شنیدم شاه به حاجب الدوله فحش داده، تغیر کرده بودند. امین اقدس عرض کرده بود: حاجب الدوله بچه است! طاقت تغیر ندارد، زهره اش آب می شود!

مجلس قمار!

ارکان اردو را خبر کردند که پول ببرند، در حضور همایون تخته نرد بازی کنند. ساعتی بعد از ناهار مشغول این کار شدند، ده ـ پانزده تومان برد و باخت شد!

همان ساعت!

امروز دختر۱۸ساله ای جلو شاه را گرفته، عرض کرده بود: من عاشق شما هستم! اگر مرا نبرید، از غصه هلاک خواهم شد و هر روز جلو اسبتان را خواهم گرفت! معلوم است که این حرف به یک پادشاه چه اثر خواهد کرد! همان ساعت او را متعاقب موکب همایون آورده وارد حرمخانه جلالت نمودند!!

انشاءالله ملتفت نشدند!

خدمت شاه رفتم. به من فرمودند که اگر روزه بخوری واجب القتلی، چرا که مسلمان شدی، حالا اگر عبادت نکنی کافر خواهی بود. بیخود از دهانم بیرون رفت، عرض کردم: هر کس روزه بخورد، واجب القتل است! در حالتی که خود شاه هم روزه می خورد! انشاءالله شاه ملتفت نشدند!

احوال رجال دولت!

در ایوان، با امین السلطان نشستم. مچول خان و غیره بودند. این جوان زیبا، یعنی وزیر دربار اعظم، هفتاد خیار خورد! بعد دو ساعت با مچول خان کشتی گرفت و همدیگر را کتک زدند. دور عمارت مثل اطفال ده ساله می دویدند. تعجب از رجال این دولت نمودم!

عجبا!

صبح خانه امین السلطان رفتم. دو ساعت با هم تنها نشستیم یکصد خیار خورد! تعجب کردم!

درجه تملق

صبح که عیادت امین السلطان رفتم، مشیرالدوله آنجا بود. با نهایت تملق امین السلطان را باد می زد!

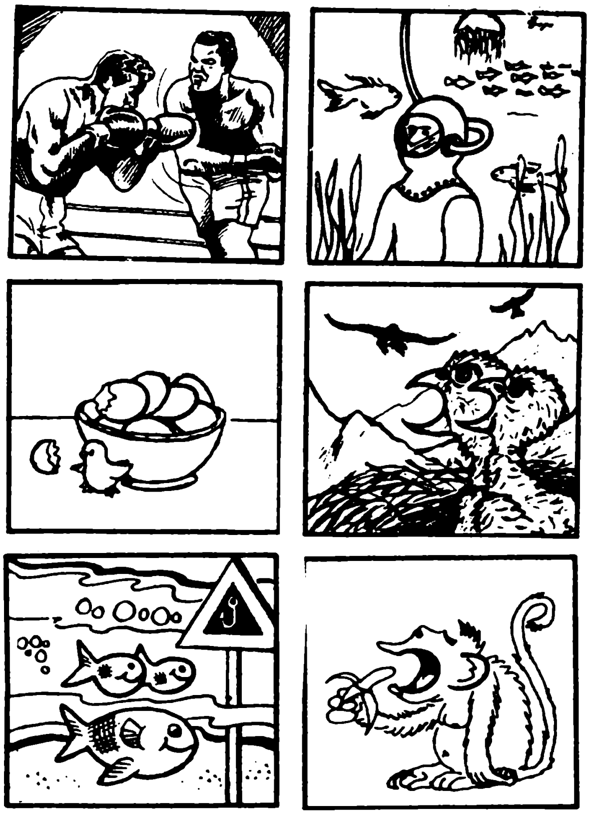


سرگرمیها!

سرگرمیها از : «جهانگیر پارساخو»

دو خط مشترك!

هر شش تصویر، دارای دو خط مشترك هستند! این دو خط، کدام است؟



کی؟

همیشه قبل از وسیله نقلیه‌اش می‌رسد! کی؟

چی؟

در تابستان‌ها، آن گرمی را ندارد که زمستانها دارد! چی؟

پاسخ در صفحهٔ ۳۰

جایزهٔ جدول!

به پیشنهاد «شاغلام» و تأیید شخص «گل آقا» از این پس، به سه نفر از کسانی که حل صحیح جدول هرشمارهٔ «ماهنامهٔ گل آقا» را برای ما بفرستند، به حکم قرعه، جوایزی تقدیم خواهیم کرد.

خوانندگان عزیزی که دورهٔ ماهنامه را جمع می‌کنند و مایل نیستند مجله‌شان ناقص شود، می‌توانند عین جدول را(بدون شرح افقی و عمودی آن) روی کاغذ جداگانه، ترسیم و خانه‌های آن را پر کنند و به نشانی :

تهران ـ صندوق پستی : ۴۶۱۴ ـ ۱۵۸۷۵

برای ما بفرستند.

حل هر جدول و اسامی برندگان آن در دو شمارهٔ بعد چاپ خواهد شد و خوانندگان عزیز باید حل صحیح جدول هرشمارهٔ ماهنامه را حداکثر تا ۲۰روز پس از انتشار آن، برای ما بفرستند.

جوایز :

❋نفراول : یکسال اشتراك ماهنامه

❋نفردوم : شش ماه اشتراك ماهنامه

❋نفر سوم : سه ماه اشتراك ماهنامه

لطفاً همراه حل جدول، نشانی دقیق خود را (حتماً باذکر کدپستی) برای ما بنویسید و روی پاکت قید کنید :

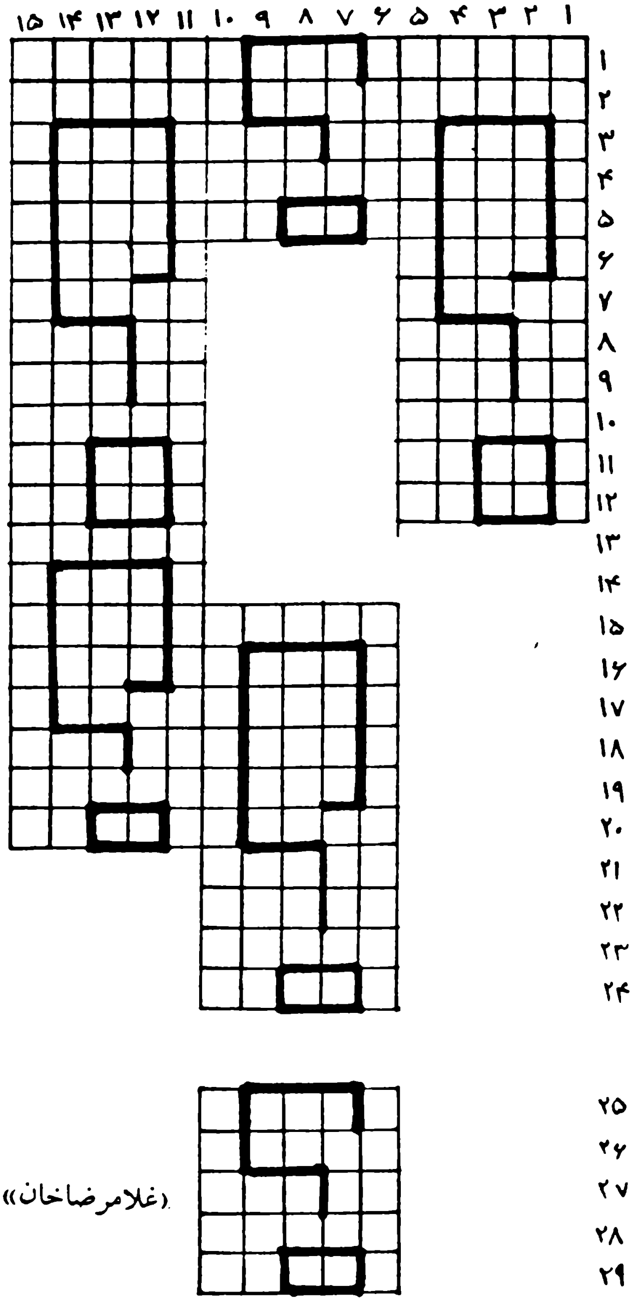
«حل جدول شماره..... ماهنامه»

حل جدول شمارهٔ ۴

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱	آ	ز	م	ا	ی	ش	گ	ا	ه	■	■	غ	ض	ن	ف	ر
۲	ن	ی	ک	ف	ر	ج	ا	م	■	ن	خ	■	ا	س	ا	ن
۳	گ	ا	ه	■	■	ر	ب	ی	■	ه	ل	■	ر	ی	ل	■
۴	ش	ن	■	ل	ق	■	ن	ح	ا	■	■	■	ب	م	■	ه
۵	ت	ب	■	ب	ل	ک	■	و	ی	ر	و	س	■	■	م	ا
۶	ا	ح	ر	■	ب	ت	■	ا	ر	ا	م	گ	ر	ف	ت	ن
۷	ن	ش	ا	ط	■	■	■	ر	ا	و	ن	د	■	■	ر	و
۸	ه	■	■	ب	ا	ط	ل	■	ن	ی	■	و	■	■	و	ی
۹	■	ج	ک	■	م	ن	ا	ر	■	■	ن	ز	د	ی	ک	■
۱۰	■	ن	ر	■	ل	ا	ر	و	س	■	م	د	ا	د	■	م
۱۱	ب	■	■	■	ت	ب	■	■	ک	ر	■	ن	ر	■	د	ح
۱۲	ک	و	ن	س	■	■	ک	ف	■	ک	ا	■	■	ش	ن	ا
۱۳	ج	ی	ر	ه	ب	ن	ر	ی	■	ا	س	ک	ا	ر	ی	س
۱۴	ا	س	ت	و	د	ی	و	■	ا	ب	و	ر	ی	ح	ا	ن

ارّه‌ای :

۱ـ مسلك، عقیده، رأی ـ شکرشور ـ کوشش کردن ۲ـ نقاشی خوشمزه ! ـ برآمدگی پشت بچه شتر ۳ـ ونوس پرندگان ـ چین و شکن ـ از کالاهای کوپنی که سالی یك بار اعلام می‌کنند ! ـ مال رخسار خبر می‌دهد از سر ضمیر ٤ـ اسم هفتاد میلیون چینی این است ـ آسیب دیده ـ موتور کفتر ! ٥ـ فوری ـ کاج سر بریده ـ طاق نصرت رودخانه ـ سنگ گرانبها ـ لیکن ٦ـ از دیدنیهای ارتش ـ عضو مردم آزار اتومبیل ـ ۷ـ دل شکسته بر برگ انگور می‌نویسد ـ اسیران ۸ـ تلگرافچی بدن ـ نمو ـ از وسایط نقلیه ـ عدد غلط ۹ـ علامت «نداشتن» ـ از درخت پرید ـ چهره ـ بافت ـ ۱۰ـ استاد کمانچه از آن طرف توی جدول آمد. ـ پرندهٔ مسافر ۱۱ـ مگس پران الاغ ـ واحد پول ژاپن ـ گفتگوی دوستانه ـ بوی رطوبت ـ ۱۲ـ یکی از مهره‌های شطرنج ـ قند بی کله ! ـ طایفه‌ای است ـ خوب نیست، توی جدول بنویسید ! ۱۳ـ همنشین قراول ١٤ـ اجازهٔ حضور ١٥ـ از یاران گل آقا ـ آداب ١٦ـ پرنده‌ای است ـ درنوردیدن ـ روش ١٧ـ لحاف مودار ـ عاقل را یك این جوری کافی است. ١٨ـ خاطر ـ بعضی اوقات در عقرب می‌شود ـ می‌گویند از آسمان نازل می‌شود ١٩ـ گفته‌های آموزگار ـ مجموعهٔ شعری از مرحوم اخوان ثالث ٢٠ـ گرفتار ـ «ننر» دم بریده ـ پلك دندان ـ عدد ماه ٢١ـ تعجب خانمانه ـ مخفف اوستا ٢٢ـ شهر زکریای رازی ـ خشم ٢٣ـ دلبر زیبا ٢٤ـ پایگاه بلبل ـ ناشنوا ٢٥ـ باید به کاردان سپرد ٢٦ـ موش خرما ٢٧ـ تلخ ـ پگاه ٢٨ـ لقمهٔ سمج ٢٩ـ روز دزد ـ از ماههای زمستان.



«غلامرضاخان»

منه‌ای :

۱ـ پیش درآمد هیأت دولت ۲ـ کاری که تمامی ندارد ! ـ کمپوت دانش‌آموز ـ کسی که در جنگ به دست دشمن گرفتار شود ـ بابای پنجره ! ۳ـ آتش که گرفت با خشك با هم می‌سوزد ـ نوعی برنج مشهور ـ بالغ، بلند ـ مستأجر کله ! ٤ـ چهار من تبریز ـ عیال ممصادق ـ جت بوئینگ پرندگان ٥ـ ...بینی، مخند، مبادا که روزی در افتی به بند. ٦ـ از مرکبات ـ تعجب کردن زیاد ـ قسمتی از وزارت بهداشت که فعال نیست ! ۷ـ آنچه از گله و رمه زاییده شود ـ رنگ روز ـ گدا ـ دستهٔ خودش را نمی‌برد ۸ـ آرزوی کچل ـ دشمن خوب ـ بازی کامپیوتری برای بچه‌ها ـ خانم ـ پایه و اساس ـ پسوند تشبیه ۹ـ بی‌گوش ـ بعضی‌ها توی کفش‌شان است ـ شهر آبدار ! ـ تئاتر حیوانات ـ مال بعضی‌ها سنگ پای قزوین است ـ ستایش ۱۰ـ مملو ـ خوابگاه مراجعین ـ از بنادر فرانسه ۱۱ـ ضرب المثلی عامیانه در ردیف «شاهنامه آخرش خوش است» ۱۲ـ پایگاه کفگیر در دیگ ـ سازخانمانه ! ـ مزاحم ـ به آقا اضافه کنید تا مجلهٔ موردعلاقهٔ شما بشود ـ به نام ـ غار اوراق ! ۱۳ـ علامت جمع ـ نامی ـ «جن» نیست ـ کت و شلوار مرغ ـ کاریکاتور میمون ! ـ از شهرهای آلمان ١٤ـ اشاره به دور ـ مجله‌ای در پیش روی شما ـ میوه‌ای خوشبو از خانوادهٔ خربزه ـ تراکتور چوب ـ نُنُر ١٥ـ مکتوب سیاسی از آثار ارزشمند اوست !



تنظیم از : «فینگیلی»

از گردش زمانه بنالم، که چون کنه
دفترچه بسیج، به جانم فتاده سخت
چونان کوپن که هیچ گه از ما جدا نشد
تا روز واپسین که ز دنیا کشیم رخت !
کرمان ـ «حبیب‌الله لولویی»

* * *

چو نرخ ماهی دریا شنیدم
دو ابرو را ز نو درهم کشیدم
ز کم پولی، ز بدبختی، ز غصه
لب خود را به دندانها جویدم !
«ورمزیار گروسی»

* * *

در خبرها آمده بود که وزیر قهوه و چای اتیوپی وارد تهران شده و از سوی وزیر کشاورزی مورد استقبال قرار گرفته است. حال که ورود ایشان، احتمالاً موجب فراوانی و ارزانی چای و قهوه خواهد شد، پیشنهاد می‌کنیم وزارت کشاورزی برنامه‌هایی ترتیب دهد که وزیر مرغ و تخم مرغ هلند، وزیر گوشت سفید و قرمز استرالیا و وزیر کره و پنیر دانمارك نیز ظرف چند هفتهٔ آینده، به کشور ما سفر کنند، تا شاید اوضاع اقلام فوق نیز مختصر سر و سامانی پیدا کند !
«تحفهٔ نطنز»

* * *

جیبم ز زر تهی بود و پر نمی‌شود
پر از جواهر و گهر و در نمی‌شود
آجر شده است نان خلایق اگر، چه غم
نان گرانفروش، که آجر نمی‌شود
بر بنده و شما به تواتر، دهند قول
لیکن وفای آن به تواتر نمی‌شود
«سید علیرضا حمیدی»

* * *

ـ استبداد یعنی چه ؟
ـ یعنی این که یك نفر بتواند همه گونه ایراد و انتقاد و اعتراض به تو وارد آورد و تو فقط حق داشته باشی که کلهٔ مبارك را تکان بدهی و بگویی : درست می‌فرمایید ! !
«بچه لاهیجی»

* * *

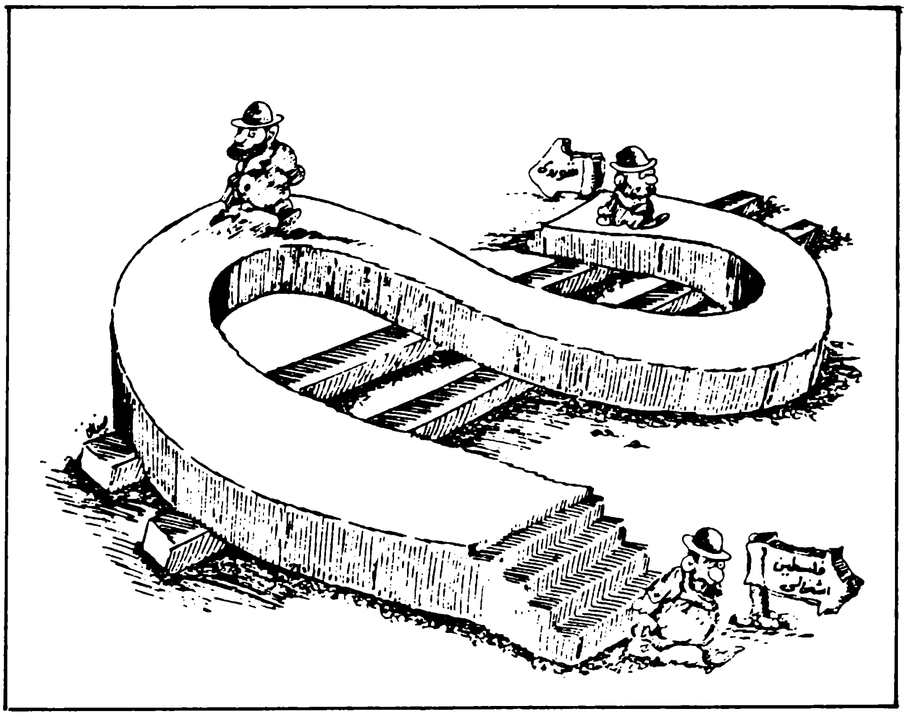
مشکلات من و تو ساده و آسان نشود
غزل طنز و فکاهی به خدا، نان نشود
وعده‌هایی که چپ و راست، به گوشم خواندند
بهر فاطی، همه دانیم که تنبان نشود
از نگه کردن بر قبض تلیفون(!) یا آب
مرد آن است که مبهوت و هراسان نشود
رزاقی ـ «بچه تویسرکان»

شام لاستیکی !

دوش رفتم سوی رستوران برای صرف شام
گفت گارسن :خوردنی اینجافقط «استیك»هست
یك خوراك آوردوخوردم، لیك بارنج و عذاب
بس که سفت و سخت و محکم‌بود ،دندانم شکست !
پیش خود گفتم :نه استیك‌است،لاستیك است این
موقع پختن ولیکن «لام» آن افتاده است !
«گل مولا»

مردم آزار !

تلفن زنگ زد به نیمه شب
همسرم کرد، زود بیدارم
دست بردم به گوشی و گفتم
«کیستی ؟» گفت : «مردم آزارم !»
«م.خ : بدخواب»



مجری طرح !

«حاجی فیروز»

از زمانی که سینمای ایران وجههٔ بین‌المللی پیدا کرد و چندین فیلم ایرانی در مجامع سینمایی خارج از کشور،طرفدار پیدا کرد، برای سینمای ایران چندین حسن داشت. اوّل این‌که در هر فیلم ایرانی حتماً باید یك سیبی، اناری توسط کسی یا خورده شود و یا از بالای ایوانی، طبقهٔ دومی، سومی، جایی، دورن حوضی، بشکه‌ای، جوی آب گندیده‌ای ... چیزی پرت شود تا بلکه از این طریق حرفی هم از عرفان زده شود ! حالا دیگر چه رابطه‌ای بین سیب و عرفان هست، آن دیگر جزو اسرار فیلم و فیلمسازی است و هرکسی از آن سر در نمی‌آورد. دوّم : برای این‌که فیلم درجهٔ هنری داشته باشد، حتماً باید فروش نکند و فقط در دو سینمای تهران پخش شود، چون اگر غیر از این باشد، قبول عامه پیدا می‌کند و پز روشنفکری بودن فیلم از دست می‌رود.

سوّم : فیلم برای این که هم وجههٔ هنری داشته باشد و هم در خارج از کشور مطرح شود و هم پروانهٔ نمایش گرفتن آن بیمه شود (!) حتماً باید یك مجری طرح ! داشته باشد. می‌پرسید : مجری طرح دیگر چه صیغه‌ای است ؟ حالا خدمتتان عرض می‌کنم : رابطه مجری طرح با فیلم درست مثل رابطهٔ حق‌العمل کار میوه است با مصرف کنندهٔ میوه که رابط بین کشاورز و خریدار است و مجری طرح هم مثل حق‌العمل کار میوه به دلیل داشتن ارتباط نزدیك (!) با مسئولان سینمایی کشور،ساختن فیلم را برای فیلمساز درمانده که سناریو روی دستش باد کرده است سهل الوصول می‌کند؛ البته با گرفتن مبالغ هنگفتی تحت عنوان دلالی (ببخشید، اجرای طرح).

سازماندهی !

معلوم نیست که شهرداری تهران بر اساس کدام لغتنامهٔ فارسی بر روی چادرهایی که جهت مبارزه با موش در گوشه و کنار شهر تهران برپا کرده،به فروش داروی موش (به قول موشها : مرگ من !) مبادرت ورزیده، از اتیکت «سازمان ساماندهی» استفاده نموده که اگر قرار باشد این سازمان با موشهای تهران که دست کمی از گربه ندارند، مبارزهٔ جدّی کند، قاعدتاً می‌بایستی از اتیکت «سازمان براندازی !» استفاده می‌کرد، نه ساماندهی. مگر این که شهرداری بخواهد در امر مسکن زمستانی موشها که خود، چند سالی به امر ساماندهی و سازماندهی در اکثر خیابان‌های تهران اشتغال داشته‌اند، کمك کند !

«کله پوك»

پاسخ تصویر صفحهٔ ۱۱

«بچه‌های گل آقا»



دو کلمه حرف حساب

خدمات به زبان فار سی !

اگر بگوییم : این برادر عزیزمان «دکتر عادلی» از روزی که صندلی ریاست کل بانك مرکزی را به وجود نازنین خود مزین فرموده، الی یومناهذا ! صدها گام بلند در تعمیر و ترمیم زبان فارسی برداشته و به گسترهٔ واژگان و اصطلاحات زبان ما، بیش از نرخ ارز خارجی، وسعت و غنا بخشیده است، البته سخنی به گزافه نگفته‌ایم، ولو همهٔ خوانندگان عزیزمان، یك صدا بفرمایند که نخیر ... گفته‌اید !

تصور بفرمایید که وضع همین اصطلاح «تسهیلات بانکی !» و نسخ و فسخ واژهٔ «وام» از قاموس بانکداری، چه کار ارزنده‌ای بوده و هست و اگر نبود ضیق مجال و نداشتن حوصله و حال، جا داشت که ما تمام این صفحهٔ ۳ روزنامهٔ اطلاعات امروز را صرف بحث و فحص در همین مقوله بکنیم.

خوشبختانه خدمات ایشان به زبان فارسی مثل خدمات ایشان در زمینهٔ اقتصادی و پولی، اظهر من الشمس است. منتهای مراتب، آثار و ثمرات این یکی را در حاشیه خیابان‌های منوچهری و فردوسی که پاتوق معامله‌گران ارز خارجی است، می‌توان مشاهده کرد، اما این یکی را، باید یك گل آقایی باشد که کشف کند و به سمع و نظر خوانندگان عزیز برساند :

«برای این کار، دولت اولاً باید بیاید و قیمت بلیت را تصحیح کند(!) که به اعتقاد ما قیمت واقعی(!) بلیت هواپیما هنوز این نیست !»

ـ به نقل از مصاحبهٔ با مجلهٔ سروش

حال اگر خوانندگان عزیز بفرمایند که «تصحیح» یعنی «گران کردن» ! ما عرض می‌کنیم : باشد ! مگر عیبی دارد ؟ قصد و غرض، غنا بخشیدن به زبان فارسی است که دارد انجام می‌شود، ولو من بعد، پای هیچ کس غیر از اغنیاء به پلهٔ هیچ هواپیمایی نرسد !

«گل آقا»

۷۰/۸/۱۵

اندر فواید گل آقا !

می‌گویم : برادر شاغلام ! داریم و نداریم یك معاون اول رئیس جمهور. ببین با این جور حرفها، می‌توانی میانهٔ ما را شکراب بفرمایی ! ایشان هر هفته یك بار، فرمایشی می‌فرمایند و دلمان را خنك می‌کنند و به مفاد : «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» مختصری از مفصل عرایض را که علی‌القاعده، ما باید خدمت ایشان عرض نماییم، ایشان به ما می‌فرمایند و در مصاحبه با رسانه‌های گروهی، اعلام می‌کنند. مگر خود حضرت‌عالی در همین آبدارخانه، به ما نگفتی که «شهرداری بیخود کرده که عوارض اتومبیل را دو برابر کرده.» ؟ یعنی تو نبودی که می‌گفتی : «برخی مسئولان به نظریات مردم التفاتی ندارند.» ؟ نه، گل آقا را کفن کردی، راستش را بگو. این سرکار عالی نبودی که فرمودی : «نوکر دولت یعنی چی ؟ مسئولان باید نوکر مردم باشند.» ؟ یادت رفته به ما می‌گفتی : «گل آقاجان ! شما به برخی مسئولان که به خواستها و نظریات مردم توجه نمی‌نمایند، تذکر بده.» هان ؟ چرا آن گوشه آبدارخانه، صم بکم نشسته‌ای، سخنی نمی‌گویی ؟ خلع سلاح شدی ؟ کم آوردی ؟ بریدی ؟

می‌گوید : فدا وم که جواب هر سؤالی را در چنته داری ! ب .عرضم این است : حالا که ایشان هر هفته سمین فرمایشات شما را می‌فرمایند، سرکار عالی چرا این بند و بساط گل آقایی را جمع نمی‌فرمایی ؟

□ □ □

ملاحظه فرمودید ؟ عوام است این غلام ! هفت سال است که داریم به گوشش می‌خوانیم : چرخ مملکت، بدون معاون می‌گردد، ولی بدون

گل آقا، نـع !
مگر به خرجش می‌رود !
«گل آقا»۲۲/۸/۷۰

هواپیما !

برادر مهندس اصغر ترکان (با برادر مهندس اکبر ترکان اشتباه نشود !) دیروز یکی از بهترین اخبار خوشحال‌کننده را به «اقشار آسیب‌پذیر» ـ احتمالا مستضعفان سابق ! ـ دادند و آن، شرایط فروش هواپیمای شخصی سنجاقك(!) به مردم بود.

این هواپیما که قیمت آن ۲ میلیون و ۱۵۰ هزار تومان اعلام گردیده است، در راستای برنامهٔ تجمّل زدایی، بهترین وسیلهٔ نقلیه شخصی، علی‌الخصوص برای کارمندان دولت است و با قیمت تقریباً مناسبی که دارد، محتمل است تا «مرفهین بی درد !» تصمیم به خرید آن بگیرند، «اقشار آسیب‌پذیر !» تمامش را خریده باشند !

کسانی که از ده سال پیش، برای خرید پیکان پول داده و هنوز آن رادریافت نکرده‌اند، می‌توانند نوبت خود را در صف پیکان، با پیش‌خرید «هواپیمای سنجاقك»، تاخت بزنند !

این موفقیت را به برادران ترکان (اعم از اصغر و اکبر) و به تمامی هموطنان ـ اعم از صغیر و کبیر ! ـ تبریك می‌گوییم.

«گل آقا» ۲۳/۸/۷۰

ترکیه : دوست و برادر

ـ بخوان ! به صدای بلند بخوان ! اما مراقب این «مش رجب» هم باش. گوشش سنگین است. ثقل سامعه دارد. ناشنوایی پیدا کرده. بلانسبت، چیزی نمی‌شنود، مگر این که برایش صرف داشته باشد ...

ـ قربانت گردم، به آواز بخوانم ؟

ـ نه پدرجان، غناء می‌شود. مثل بچهٔ آدم بخوان !

ـ فدایت بشوم، بده «غضنفر» بخواند. ما تُپق می‌زنیم ! یعنی در مبحث سیاست خارجی که وارد می‌شویم، اگر به آواز نخوانیم، تپق می‌زنیم. زبانمان می‌گیرد ! اما ... باشد ! می‌خوانیم. برزخ نشو ... ولی از کدام جریده بخوانم ؟

ـ پدر آمرزیده، از بس فس فس می‌کنی، سررشتهٔ سخن از دست آدم به در می‌رود.

ـ دستپاچه نفرما ! به روی چشم ! اما از متن اخبار قدیمی می‌خوانیم. بخوانیم ؟

ـ بخوان ... به صدای بلند ...

ـ این دولتِ دوست ...

ـ نخیر ... رجعت به گذشته مفرما !

ـ این کشور برادر ...

ـ نخیر ... از روی خط سیاست خارجی منحرف نشو.

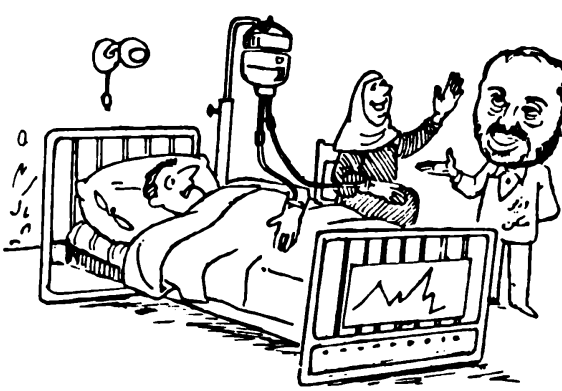
ـ این کشور و دولت دوست و برادر، ترکیه ...

□ □ □

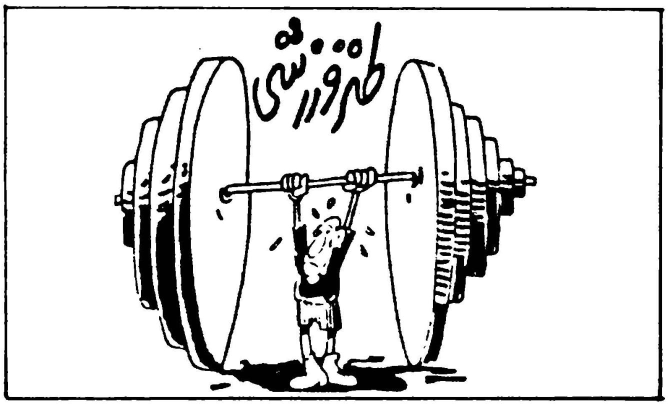
ملاحظه فرمودید ؟ این شاغلام، القاب و عناوینی می‌فرماید که مربوط به زمان ماضی است. البته از باب این که تاریخ، تکرار می‌شود؛ ناظر به آینده هم می‌تواند باشد ... ! اما فی‌الحال چیزی دست آدم را نمی‌گیرد. فلذا، این بحث را موقتاً تمام شده تلقیٔ می‌نماییم تا ببینیم این کشتی ایران که دولت دوست و برادر سابق و لاحق ! توقیف کرده، آخر و عاقبتش چی می‌شود !

«گل آقا» ۲۶/۸/۷۰

«یك زن و شوهر برای پرداخت ودیعهٔ خانه، کُلیه‌های خود را فروختند.» ـ جهان اسلام



ـــ چرا برای پرداخت ودیعهٔ مسکن، کلیه‌هاتونو فروختین ؟
ـــ برای این که قبلاً کلیهٔ چیزهای دیگه‌مونو فروخته بودیم !



در سال ۱۳۵۲ برای مسابقات والیبال به کشور اتیوپی رفته بودم، پس از رسیدن به کشور مذکور و آماده شدن برای رفتن تمرین، سرپرست تیم که اطلاع زیادی هم از ورزش نداشت بچه‌ها را برای سخنرانی جمع کرد و اعلام داشت متأسفانه مسابقات والیبال از برنامه لغو شده و به جای آن مسابقه دو ومیدانی انجام خواهد شد، ناچار هرکدام از شما بایستی در دو یا سه رشته از دوها یا پرشها و پرتابها شرکت کنید. پرش سه گام و دو ۸۰۰ متر به من رسید ضمناً ۲۱ کشور هم شرکت داشتند مسابقه پرش سه گام شروع شد باراول ۱۰/۴۰متر پرش کردم داور مسابقه خطا اعلام نمود.بار دوم حدود ۱۰ متر پریدم بازهم خطا تکرار شد. البته اگر داور مسابقه،خطا هم نمی‌گرفت باتوجه به این که پرش کنندگان سایر کشورها هرکدام حداقل ۱۳ یا ۱۴متر رکوردشان بود، آخری من محرز بود پس از بررسی به این نتیجه رسیدم که بی‌فایده است و پرش سوم خود را انجام ندهم.در این فکر بودم که مسابقه مقدماتی دو ۸۰۰متر هم اعلام شد. سرپرست تیم به من گفت مسابقه پرش تمام شد، باید بروی ۸۰۰ متر، گفتم جناب رئیس ممکن است در پرش بتوانم موفقیتی کسب کنم اگر اجازه بدهید در ۸۰۰متر شرکت نکنم خلاصه مطلب سرپرست تیم قبول کرد، پس از خاتمه پرش از من پرسید : نتیجه پرش سه گامت چی شد ؟ گفتم : قربان هیچی چون داورها حق کُشی کردند هرچی که ما پریدیم آنها خطا گرفتند. درحال حاضر مدت ۱۸ سال از این خاطره می‌گذرد تاکنون برای من مشخص نشد که چرا مسابقه والیبال حذف و به جای آن دوومیدانی انجام شد.

با تشکر : مسعود صالحیه

کارنامهٔ مسعود صالحیه

سن : ۴۷ سال ـ متأهل دارای دو فرزند : «علیرضا» و «مازیار»

سابقهٔ ورزشی : جمعاً ۳۱ سال

عضویت در تیم ملّی : ۱۲ سال ـ تعداد ۸۰ بازی خارجی در تیم ملی و ارتش.

برندهٔ مدال طلای مسابقات ارتشهای جهان : سال ۱۳۴۷

برندهٔ مدال برنز مسابقات آسیایی تایلند : سال ۱۹۶۶

مربی تیم ملی والیبال : ۱۳۵۵ ـ ۱۳۵۳

مربی تیم والیبال نیروی مسلح : در سالهای ۱۳۵۳ لغایت ۱۳۵۶

مقام اوّل مسابقات ارتشهای جهان : سال ۱۳۵۶ عربستان سعودی ـ به عنوان سر مربی

مقام سوم مسابقات المپیک ناشنوایان جهان : سال ۱۳۶۷ نیوزلند ـ به عنوان سر مربی

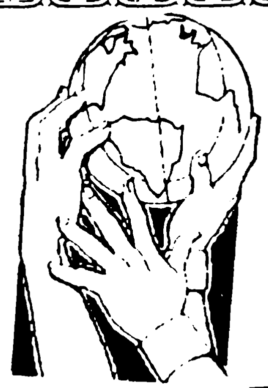
سرپرست هیئت والیبال تهران : سال ۱۳۶۲ لغایت ۱۳۶۵

مدیر تیمهای ملی والیبال : سال ۱۳۶۵ لغایت ۱۳۶۷

شرکت در سه کلاس بین المللی مربیگری والیبال (کاتاگوری ۳ ـ۲ ـ۱) کشور چکسلواکی.

با آرزوی سلامت و سربلندی
برای ایشان و سایر ورزشکاران





تفسیرسیاسی ورزشی !

بنده زاده چون در پولدار شدن عجله داشت، باتوجه به درآمد سرشار فوتبالیستهای معروف تیم‌های قرمز و آبی، مثل «فرشاد پیوس» و «مجیدنامجومطلق» پا به دنیای توپ گرد گذاشت، اما پس از دوندگی‌های بسیار در زمین چمن، وقتی خاطر جمع شد که درآن رشته چیزی نمی‌شود (یعنی از پول و پله خبری نیست) رفت دنبال کشتی و چندبار که به دست حریفان قلدرتر زمین خورد و لاله گوشش روی تشک برزنتی له ولورده شد، رشتهٔ کُشتی را هم ول کرد، حالا چسبیده به سیاست !

روی این اصل، افاضهٔ کلام ایشان چیزی است بینابین ورزش و سیاست با کمی چاشنی ریاضیات(!) چند شب قبل، با حساب دو دوتا چهارتا، سیاست را چیزی در حد فوتبال و کُشتی برای بنده تشریح کرد که گاهی سیاستمدار باید حمله کند. گاهی دفاع، گاهی فرار !

و چون ملاحظه فرمود که بنده مات و متحیر مانده‌ام، برای شیرفهم کردن ابوی کندذهن خود، نحوهٔ سیاست کجدارو مریز «بوریس یلتسین» رهبرجمهوری روسیه را مثال زد که ابتدا خواست با پیاده کردن قوای نظامی در «چچن اینگوش» آن جا را تحت نفوذ خود دربیاورد، اما وقتی متوجه شد مردم منطقه بیدی نیستند که از این بادها بلرزند، با یادآوری عواقب طغیان افکار عمومی، به فرماندهٔ سپاه اعزامی مستقر در مرز «چچن اینگوش» تلگراف زد که : «آب در دست دارید زمین. فرار را برقرار ترجیح. هواپس است ! !»

«گل گاوزبان»

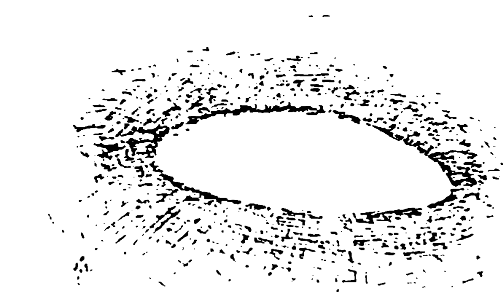


«تیم ملی هندبال کشورمان در میان ۱۲تیم آسیا مقام یازدهم را کسب کرد.» ـ رسالت

شست پایت را بپا ! «نیمسوز»

در میان صف عزیزم، صاف باید ایستاد
گاهگاهی می‌توان بر تکیه‌گاهی تکیه داد
می‌توان خندید گاهی مثل آدمهای شاد
گربساط جنگ و دعوا در سرِ صف شد به پا
شست پایت را بپا !
گردن کج، داخل صف، می‌کنی بر ره نگاه
ناگهان ره می‌شود از دود، تاریك و سیاه
گر که دیدی بنز واحد، می‌رسد از گرد راه
دست وپایت را نکن گم، جان من،این وقتها
شست پایت را بپا !
می‌گذشت از کوی ما دیروز یك مأمور پُست
دست وپای پیرمردی از شعف گردید سست
گفت پنداری حقوقاتم(!) شده وضعش درست
تا دوید آن بینوا در گوشش آمد این نوا
شست پایت را بپا !
اندر آن روزی که نام نیك قسمت کرده‌اند
ذرت بو داده را با فیل نسبت کرده‌اند !
لیك در حق شتر تقصیر خدمت کرده‌اند !
«نیمسوزا» تا که می‌گویی تو از این نکته‌ها
شست پایت را بپا !

«ضخامت لایهٔ اُزون به کمترین حد رسیده است.»
ـ اطلاعات



ـ بدشانسی حالا دیگه زیر سقف آسمان هم نمیشه خوابید !!



پسر بنده و پسر میرزا فتح الله خان !

«حاج بادومی»

پسر بنده با پسر میرزا فتح الله خان از نظر قد و قواره و سن و سال شباهت‌های بسیاری دارند و حتی چند سالی هم با یکدیگر همکلاس بوده‌اند. ولی حالیه بر اثر گذشت زمان مختصر اختلافاتی بین آنان به وجود آمده، که به اختصار چنین است :

□ پسر بنده : با هزار مکافات شبها کار کرده، روزها در دبیرستان دولتی درس خوانده، با معدل نسبتاً خوب دیپلم گرفته، در کنکور سراسری پذیرفته نشده، پول دانشگاه آزاد نداشته، دو سال در جبهه‌ها خدمت کرده، خدمت احتیاطش را هم گذرانده، گوش چپش قدری سنگین شده، ماهها دنبال کار گشته و بیکار مانده، در حال حاضر دور از چشم مأموران مبارزه با سد معبر شهرداری، گوشهٔ پیاده‌رویی می‌ایستد و جوراب می‌فروشد، بلکه بتواند کمك خرج ما باشد (ازدواج و تشکیل خانواده فعلاً پیشکشش !).

□ پسر میرزا فتح الله خان : با هزار مکافات سوار هواپیما شده (!)، به دیار فرنگ رفته، قالیچه داده، وارد بعضی دانشگاهها شده، حتی خواب جبهه و جنگ را هم ندیده، مدرك تحصیلی‌اش را گرفته، بحمدالله شاد و سرحال بازگشته، موجب مباهات مسئولان جذب متخصصان ایرانی خارج از کشور شده، معافی یك میلیون تومانی ویژهٔ مشمولان نظام وظیفهٔ مقیم خارج از کشور ! ! را هم به دست آورده، به خدمت مقدس سربازی «بی خدمت مقدس سربازی !» گفته، در حال حاضر مشغول تحقیق و پژوهش در یکی از دانشگاههای کشور است و در اوقات فراغت به خرید و فروش زمین و ساختمان هم می‌پردازد !

رپتو... ! !

نمایشنامه کوتاه در یك پرده
بازیگران : شاغلام ـ ارباب رجوع
محل نمایش : آبدارخانهٔ شاغلام.



ــ شاغلام جان، می‌خواهم گل آقا را ببینم.
ــ نمی‌شود.
ــ خواهش می کنم؛ یك دقیقه می‌روم و زود برمی‌گردم.
ــ نع ! نمی‌شود، حرفش را هم نزن !
ــ آخر خبر ندارید که، ما هفتصد تا مهمان داشتیم. تازه دویست‌تای آنها خارجکی (!) بودند.
ــ خوب، به من چه مربوط ؟ !
ــ بگذار فقط بروم به گل آقا بگویم که برای مهمانی مراسم بزرگداشت خواجوی کرمانی، فقط ۴۰ میلیون تومان هزینه شده، ۶ میلیون هم هزینهٔ مجسمه ایشان است که در تهران دارند می‌سازند، اتفاقاً خیلی هم قشنگ شده !
ــ خوب مبارك باشد، به سلامتی، چرا شیرینی نیاوردی ؟ !
ــ اِهه ! چه کشکی، چه پشمی ؟ من دانشجو هستم، خوابگاه ندارم، ماهی ۲ هزارتومان اجاره خانه می‌دهم ! سرویس رفت و آمد نداریم !
ــ خوب تو هم درس بخوان تا کسی بشوی، هفتصد سال دیگر شاید برای تو هم همین قدر خرج کردند. حالا حرف حسابت چیست ؟ !
ــ هیچی بابا، فقط وقتی گل آقا خواستند بروند خانه‌شان، به ایشان از قول بنده بفرما : «رپتو» ! !

کرمان ـ «پیمان صادقی»

مناظره !

«ابوطیاره»

دوغ یک روز گفت با دوشاب
که :«منم آدم و تو هستی گاب !
من سفیدم، ولی تو هستی زرد
بنده مردم، ولی تویی نامرد !
من روانم، ولی توهستی سفت
کن پس از این درِ دهان را چفت !»
گفت دوشاب دوغ را : «ای دوست
بی جهت باد را مکن در پوست
چون که در این زمانهٔ الکی
دوغ و دوشاب، هست هر دو یکی !»

حملهٔ شکمی !

دیدم شبی به بزم ضیافت، به میز شام
مردی درشت قامت و گردن کلفت و گرد
آورد حمله جانب مرغ و چلوکباب
از هر چه بود، در سر میز از طعام، خورد
آن صحنه را چو مرد ظریفی بدید، گفت :
کرده عراق حمله به آوارگان کُرد !

«عقاب»

«وزیر بهداشت گفت : تعداد پزشکان ایرانی در روستاها ۱۰برابر خواهد شد.» ـ ابرار



ــ مش رحمت الله، ده برابر هیچی چقدر می شه ؟ !

آموزش !

قرار است در الجزایر، نانوایان سه ماه آموزش نانوایی ببینند تا کیفیت نان را بالا ببرند.

ما از هم اکنون به دولت الجزایر پیشنهاد می‌کنیم به خاطر آن که این دورهٔ سه ماهه، تبدیل به یك دورهٔ سه روزه شود و دوره دیدگان، حداکثر استفاده را نیز برده باشند، آموزش نانواهای خود را به نانواهای تهرانی بسپارند که پخت نان آنها، آن قدر مرغوب و دلچسب است که هر آدم سیری را به اشتها می‌آورد !

این دورهٔ آموزشی به نانواهای الجزایری یاد می‌دهد : چگونه نانی بپزند که سنگکش از چرم بلغار محکم‌تر و بربری‌اش از نان ساندویچی کوچك‌تر باشد و لواشش را اگر جلوی صورت بگیرند آن طرف کاملاً پیدا باشد و بچه‌های الجزایری، به جای بادبادك بتوانند از آن استفاده کنند.

«حسین آقا»

مژده به بازنشستگان محترم !

آگهی مزایده

صندوق بازنشستگی کشوری در نظر دارد آهن‌آلات موجود خود را از قبیل تیرآهن ـ پروفیل ـ میلگرد ـ لوله از طریق مزایده به فروش برساند لذا متقاضیان می‌توانند حداکثر ظرف ده روز پس از

از بس حراج اتومبیل های گران قیمت و فرش‌های نفیس درباریان سابق، توسط «بنیاد مستضعفان» صورت گرفته و آهن آلات وزارت صنایع سنگین، از طریق مزایده به فروش رسیده، هموطنان عزیز باورشان نمی شود که صندوق بازنشستگی کشوری هم می تواند آهن آلات موجود خود را از قبیل تیرآهن(!) پروفیل(!) میلگرد(!) و لوله، از طریق مزایده به فروش برساند !

خدا وکیلی، حقیر که در بانك پرآوازه و سرمایه دار «سپه» با گروه یازده (بالاترین رتبه) به افتخار بازنشستگی نایل گردیده ام (توی حکم این طور نوشته شده !) حقوق دریافتی ماهیانه‌ام به یك هفته زندگی ساده کفاف نمی دهد، وای به بازنشستگان سازمانهایی نظیر آموزش و پرورش که «معلمان» در قبال کاری پر مسئولیت، کم ترین مواجب را دریافت کرده‌اند و نتیجتاً حقوق بازنشستگی آنها نیز لاغرتر است.

ولی خوشبختانه، رؤیت آگهی مزایدهٔ قیچی شدهٔ پیوست، این قوت قلب را به بنده (و به طور حتم به سایر بازنشستگان !) می بخشد که صندوق بازنشستگی کشوری، پس از فروش آهن آلات موجود خود (خصوصاً میلگرد که مشتری فراوانی دارد،) قادر خواهد بود مخارج اضافه بر سازمان شب عید بازنشستگان محترم و محترمه را در اقصی نقاط کشور جبران نماید !

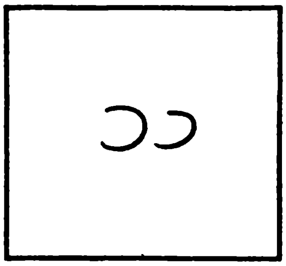
توضیح این که بازنشسته جماعت، بنا به ضرورت سن، دارای عروس و داماد و چه بسا تعدادی «نوه» هستند و در نتیجه عید نوروز، مخارجی بیش از شاغلین دارند !

«ممد پرانتز»

پاسخ سرگرمیها

دو خط مشترك (!) :

در شکل، دو خط مورد نظر، مشخص شده است.



پاسخ «چی» بُخاری !

پاسخ «کی» چتر باز !

خوانندهٔ عزیز :

شما می‌توانید همه روزه (به استثنای پنجشنبه، جمعه و ایام تعطیل) در ساعت اداری از طریق تلفنهای زیر با ما تماس بگیرید :

۱ ـ هیئت تحریریه : ۲۲۳۵۴۴
۲ ـ امور مشترکین : ۸۶۶۶۳۵
۳ ـ آگهی‌ها : ۸۶۰۱۰۲۴

هفته نامهٔ : گل آقا برای داخل و خارج از کشور مشترك می‌پذیرد

برای داخل و خارج از کشور مشترك می‌پذیرد کسانی که مایل به اشتراك هفته نامهٔ گل آقا هستند، می‌توانند با پرداخت حق اشتراك یکساله به : حساب جاری۱ ۲۱۶۰ ـ ۳۶۳ شعبهٔ بلوار ناهیدتهران ـ به نام گل آقا (قابل پرداخت درکلیهٔ شعب بانك‌تجارت درسراسر کشور) هفته نامهٔ گل آقا را مشترك شوند.

بهای اشتراك یکساله :

برای ایران :	۱۲۰۰۰ ریال
برای آمریکا :	۶۰۰۰۰ ریال
برای بقیهٔ کشورها :	۵۰۰۰۰ ریال

لطفا فیش پرداخت وجه را به همراه اسم و نشانی دقیق خود (همراه با کدپستی) به نشانی زیر بفرستید : (تهران ـ صندوق پستی ۴۹۳۶ / ۱۹۳۹۵)

فرم اشتراك هفته نامهٔ : گل آقا

نام و نام خانوادگی :..........................شهر :..........................
خیابان..........................کوچه..........................
کدپستی..........................تلفن..........................

Name : ....

Adresse : ....

....

(لطفاً نام و نشانی گیرنده را با حروف بزرگ و خوانا و در صورت امکان با ماشین تایپ بنویسید .)

طرح تبدیل به احسن تلویزیون!

«علی بونه گیر»

پیشنهاد می‌کنم برای جلوگیری از مصرف برق که مظلومانه به وسیلهٔ تلویزیون تلف می‌شود، تمام تلویزیونهای کشور به آکواریوم تبدیل شود! فواید این طرح به شرح زیر است:

۱ ـ باتوجه به این‌که تلویزیون، مصرف کنندهٔ ۳۰درصد از برق شهرهای بزرگ است از این راه صرفه جویی فراوانی شده، در مصرف برق و تولید تلویزیون خودکفا می‌شویم و می‌توانیم با صادر کردن برق به اتحادشوروی و تلویزیون به امارات متحدهٔ عربی ارز فراوانی هم وارد کنیم!

۲ ـ از طریق تبدیل تلویزیون به آکواریوم، می‌توان به صورتی عملی برنامهٔ رازبقا را به طور مستقیم پخش نموده، در جوار این مسئله، تولید ماهی پروتئینی را هم افزایش دهیم!

۳ ـ با افزودن یک کانال «اف ـ ام» به آکواریوم، می‌توان صدای برنامه‌ها را نیز پخش کرد ضمن این که ازاین طریق نه در تولید برنامه‌ها مشکلی به وجود می‌آید و نه در فهم برنامه‌ها!

۴ ـ از کارمندان تلویزیون نیز می‌توان در قسمت پرورش ماهی جهت آکواریوم استفاده کرد و از این طریق فایدهٔ بیشتری از کارشان بُرد. عمدتاً تصویر برداران، نورپردازان، گریمورها، مسئولان طراحی لباس، امپکس و... شامل این دستور می‌شوند!

۵ ـ از این طریق در مصرف قیچی و چسب در رابطه با فیلمهای خارجی نیز صرفه جویی می‌شود!

ای کاسب!

«مرشد»

این حرف ز بنده گوش کن ای کاسب
کم جوش کن و خروش کن ای کاسب
اوقات مکن تلخ و مشو تند و عبوس
با خُلق نکو، فروش کن ای کاسب



«بهترین الگوی مصرف از نظر مسئولان!»

گل آقا

صاحب امتیاز ومدیر مسئول: کیومرث صابری

دبیر شورای نویسندگان:

ابوالفضل زرویی نصرآباد

صفحه آرا: محمد کرمی

نشانی: تهران ـ ص.پ ۱۵۸۷۵/۴۶۱۴

تلفن ۸۶۶۶۳۵

شمارهٔ ششم ـ سال اول

(از ۱۵ دی تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۰)

چاپ: ۱۲۸

ماهنامهٔ گل آقا

(نشریهٔ طنز سیاسی، اجتماعی و انتقادی)

پانزدهم هر ماه منتشر می شود.

بین خودمان باشد

این جانب «شاغلام» سلام گرم و صمیمانهٔ اصحاب آبدارخانه را خدمت شما، خوانندگان مهربان و با وفا ابلاغ می‌کند.

□ آیا «گل آقا»ی مردم و خانواده‌ها (با توجه به استقبال و علاقهٔ نو نهالان وطن) در بالا بردن سطح طنز شناسی و طنز فهمی کودکان و نوجوانان، نقشی دارد؟ داوری در این باره، با مردم است. امّا مطالعهٔ این نامه به ما دلگرمی و پشتگرمی می‌دهد که می‌بینیم کودکان کشورمان در سطح بسیار بالایی از شناخت و درك و فهم طنز (به خصوص طنز سیاسی) قرار دارند (حالا عاملش گل آقا باشد یا کس دیگر):

«دخترم ۷ سال دارد و تازه یك ماه است که به مدرسه رفته است. دیشب وقتی کاریکاتور بدون شرح صفحهٔ دوم ماهنامهٔ شمارهٔ ۳ را نگاه می‌کرد، تمام صحنه‌های آن کاریکاتور را که احتمالاً خارجی است، به دقت توضیح داد و بعضی از بزرگترها که ناظر بودند، اعتراف کردند که زمان بیشتری را برای درك و فهمیدن آن کاریکاتور صرف کرده‌اند. ضمناً او با وجود سن کم، یاد گرفته است که کاریکاتور رئیس جمهور آمریکا را بکشد ...»

«مهندس صالح زاده»

ـ ملاحظه می‌فرمایید؟ در این جا، این سئوال مطرح است که: آیا مسئولان نشریات کودکان (اعم از مجله یا کتاب) در انتخاب نشریه برای کودکان، این آمادگی ذهنی و توانایی درك



و تشخیص کودکان را درنظر می‌گیرند؟ به مجلات و کتابهای مخصوص کودکان (که الحمدلله همه‌شان با گروه الف ـ ب ـ جیم و غیره ... مشخص شده‌اند) نگاهی بیندازید تا ببینید چه عرض می‌کنیم و تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

□ در آبان ماه امسال، ماهنامهٔ طنز جدیدی متولد شد به نام «درنگ» که در ۳۲ صفحه به قیمت ۳۰۰ ریال، پیشخوان روزنامه فروشی‌های کشور را رنگین و نمکین کرد.

ما از این بابت که خودمان «ماهنامهٔ طنز» هستیم، از تولد چنین همکاری خوشحال شدیم؛ مخصوصاً که آثار چند تن از طنزپردازان معروف و با سابقهٔ کشورمان (علی بهروزی نسب، غلامعلی لطیفی، منوچهر احترامی، ...) را در آن دیدیم.

تا این جای قضیه، یك کار معمولی است. یعنی رسم است که وقتی نشریهٔ تازه‌ای منتشر می‌شود، همکاران مطبوعاتی، انتشار آن را اعلام می‌کنند؛ و ما نیز همین کار را کردیم.

امّا اضافه بر اعلام یك خبر، مایلیم به همکاران عزیزمان در «درنگ» اعلام کنیم که: صمیمانه آرزو داریم «ماهنامهٔ درنگ» در بین مردم طنز فهم کشورمان، جا باز کند و هر شماره، بهتر از شمارهٔ پیش منتشر شود. برای طی این مسیر، البته هیئت تحریریهٔ «درنگ»، تمام تلاش خود را به کار خواهد برد. ما همین قدر می‌دانیم که در آغاز راه، یك سلسله مشکلاتی در پیش پای هر نشریه‌ای قرار می‌گیرد. فلذا! اعلام می‌کنیم که از هیچ کمکی در این راه، مضایقه نداریم و «درنگ» می‌تواند روی رفاقت «گل آقا» و اذناب! وی، حساب کند.

□ جلد دوم کتاب گل آقا، یعنی «برگزیدهٔ حرف حسابهای سال ۶۹ و بهار ۷۰» منتشر گردید و برای کسانی که آن را پیش خرید کرده بودند، فرستاده شد.

این کتاب، اگر تاحالا تمام نشده باشد، علی القاعده باید در کتابفروشیهای معتبر، موجود باشد. اگر به هر علت به آن دسترسی پیدا نکردید، می‌توانید ۱۲۰ تومن به حساب جاری ۲۱۶۰۱ ـ ۳۶۳ نزد بانك تجارت شعبهٔ بلوار ناهید تهران (قابل پرداخت در کلیهٔ شعب بانك تجارت در سراسر کشور) بپردازید و فیش بانکی و نشانی دقیق خود را برای ما بفرستید و آن را دریافت کنید.

اگر تعداد تقاضا، زیادتر از موجودی آبدارخانه بود، لابد باید صبر کنید تا چاپ دوم!

والسلام ـ نامه تمام

مخلص شما ـ «شاغلام»



دُل
توانائی و تندرستی
Dole

شماره ششم - سال اول

گل آقا

از ۱۵ دی تا ۱۵ بهمن ماه ۱۳۷۰



